چاپ پانزدهم

هدایتگران راه نور

٤

زندگانی کریم اهل بیت

امام حسن مجتبی (ع)

بسم الله الرحمن الرحیم

هدایتگران راه نور (زندگانی کریم اهل بیت امام حسن مجتبی علیه السلام)

نویسنده:

آیت الله سید محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان حسین (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

هدایتگران راه نور (زندگانی کریم اهل بیت امام حسن مجتبی علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، ۱۹۴۵-

عنوان قراردادی : الامام الحسن المجتبی قدوه و اسوه. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی کریم اهل بیت امام حسن مجتبی علیه السلام/ محمدتقی مدرسی؛ مترجم محمدصادق شریعت.

مشخصات نشر : تهران: محبان الحسین(ع)، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۹۵ ص.

فروست : هدایتگران راه نور؛ [ج] ۴.

شابک : ۲۶۰۰ریال ۹۶۴-۵۶۴۸-۷۲-۶: ؛ ۲۶۰۰ریال(چاپ چهارم- پنجم) ؛ ۶۰۰۰ریال(چاپ دهم)

یادداشت : چاپ قبلی: نشر بقیع، ۱۳۷۶.

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۰.

یادداشت : چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۱.

یادداشت : چاپ دهم: ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : حسن بن علی(ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ق. -- سرگذشتنامه.

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه.

شناسه افزوده : شریعت، محمدصادق، ۱۳۴۲ - ، مترجم.

رده بندی کنگره : BP۳۶/م ۴،۴ه۳۶.ج ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۲۷۳۳۷

ص :۱

اشاره

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

دوره ای که با قتل خلیفه سوم آغاز شد و با شهادت امام حسین علیه السلام پایان گرفت، اثری ژرف بر امت اسلامی از خود بر جای نهاده این دوره را میتوان در واقع زنجیره ای از فجایع متعدد به شمار آورد.

امامت بسط اول پیامبر صلی الله علیه و آله، امام حسن مجتبی علیه السلام، در میانه همین عصر بوده است. بنابراین بر ماست که زندگی آن امام را بکاویم و آن را به مثابه مشعلی فراروی خویش قرار دهیم. آیا مگر نه این بود که امام حسن علیه السلام به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و به شهادت زندگی درخشان خویش پیشوایی مسلمانان را بر عهده داشت؟ و آیا مگر نه اینکه ما آن امام را حجت خداوند بر روی زمین می دانیم؟ از این رو باید در زندگی آن حضرت دقیق شویم و در راه زندگی مکتبی خویش از حیات وی الهام گیریم.

این کتاب در واقع تحلیلی است فشرده از زندگی و اوضاع عصر امام حسین علیه السلام که ۱۸ سال پیش به رشته تحریر در آمده است. امیدواریم که خداوند مرا و مؤمنان را از بهره این کتاب محروم نفرماید.

محمد تقی مدرسی

ص: ۵

بنیاد پاک

ولادت و پرورش امام حسن مجتبی علیه السلام:

در پانزدهمین شب از ماه مبارک رمضان، خانه رسالت پس از انتظار طولانی به استقبال مولود محبوب خود می شتافت، درست همان گونه که گُلی با طراوت و شاداب، پس از مدّتی تشنگی از یک قطره زلال و گوارای شبنم استقبال می کند.

نوزاد به نیای خویش، یعنی رسول بزرگ اسلام، بسیار شباهت داشت، امّا وی به هنگام تولّد این نوزاد حضور نداشت تا مژده ولادت را به آن حضرت برسانند. پیامبر صلی الله علیه و آله به سفری رفته بود و به زودی به مدینه مراجعت می کرد.

خانواده با اشتیاقی وافر چشم به راه بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هیچ یک از آداب و رسوم تولّد را برگزار نکرده بودند تا آنکه پیامبر اکرم از مسافرت بازگشت و بنابر عادت همیشگی خویش، نخست به سوی خانه فاطمه زهرا رهسپار شد. چون مژده تولّد کودک را به پیامبر خدا رساندند، سروری زایدالوصف آن حضرت را فرا گرفت و خواستار دیدن کودک شد. چون کودک را در آغوش گرفت، بویید و بوسید و در گوشهایش اقامه و اذان گفت و پس از آنکه از پوشاندن جامه زرد به کودک نهی کرد، دستور داد تا خرقه ای سپید بیاورند و کودک را در آن بپیچند.

پیامبر اعظم منتظر بود تا ببیند آیا از آسمان خَبَر تازه ای درباره این کودک فرود می آید یا نه؟ وحی نازل شد و خطاب به آن حضرت گفته شد: نام فرزند هارون، جانشین موسی علیه السلام، شبّر بود و علی نیز نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی، پس این کودک را «حسن» نام گذاری کن که حسن در عربی مرادف شبّر است.

ص: ۹

نام حسن در مدینه، همچون بوی خوش گلها پیچید. مژده دهندگان با گرمترین و شایسته ترین تبریکات به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، زیرا حسن نخستین فرزند خانه رسالت بود و چشم پیامبر اکرم و یاران بزرگوارش به وی دوخته شده بود. او تجدید کننده رسالت پیامبر بود و در آینده، مقتدا و الگوی مسلمانان صالح به شمار می آمد. او پس از پیامبر ادامه دهنده راه و رسالت آن حضرت بود.

روز بعد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود تا قوچی بیاورند و قربانی کرد. چون قربانی را نزد آن حضرت آوردند، وی خود آمد تا بدین مناسبت دعایی بخواند. پس فرمود:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. خدایا! استخوان آن در مقابل استخوان حسن و گوشت آن در مقابل گوشت او و خون آن در برابر خون او و موی آن در برابر موی او. خدایا! این را نگاهبان محمّد و آل او قرار بده». سپس دستور داد گوشت قربانی را میان تنگدستان و مستمندان تقسیم کنند تا این کار پس از وی در میان مردم سنّت گردد. وخانواده های توانگر در هر مناسبتی گوسفندی قربانی کنند تا بدین وسیله ثروت در میان مردم توزیع شود و تنها در میان توانگران و اغنیا نباشد.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور لبابه، ام الفضل، همسر عبّاس بن عبدالمطّلب، عموی خویش، حسن را در آغوش می گیرد و می فرماید:

– آیا درباره من خوابی دیده ای؟

– آری ای رسول خدا.

– آن را بازگوی.

– چنان دیدم که قطعه ای از تن شما در دامن من افتاده است.

– پس پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد و کودک شیر خواره را به دست او سپرد و فرمود: آری این تأویل رؤیای توست. او پاره تن من است.

بدین ترتیب ام الفضل به عنوان دایه امام حسن برگزیده شد.

کودک در کنف حمایت رسول بزرگوار اسلام و در زیر سایه پدرش امام علی و حضرت زهرا بزرگ می شد تا بدین وسیله تمام معانی و مفاهیم اسلامِ ناب را از چشمه سار رسالت و تمام ارزشهای ولایت را در زیر سایه ولایت و همه فضایل و مکارم را از منبع عصمت و فضلیت بیاموزد. پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و زهرا علیهما السلام در تربیت امام علیه السلام

توجّه و اهتمامی بلیغ، مبذول می داشتند تا بدان وسیله، استعدادها و شایستگیهای وی را شکوفا سازند.

وراثت

بی تردید وراثت، در ساخت شخصیّت فرد تأثیر به سزایی دارد. شخصیّت فرد با محیطی که از آن برخاسته و در آن متولّد شده است ارتباط مستقیمی دارد. در میان فرزندان ابو طالب، بهترین و برترین خانه ها برای پدید آمدن انسان کامل، همین خانه بود، زیرا هر کودکی که در این خانه زاده می شد، از دو طرف با عبدالمطّلب نسبت داشت. از یک طرف از سوی علی بن ابی طالب و از طرف دیگر از سوی فاطمه دختر محمّد بن عبداللّه بن عبدالمطّلب. همان طور که علی علیه السلام خود نیز از دو سوی به هاشم منسوب بود. ما در اینجا در صدد بیان مناقب و فضایل هاشم و بویژه خاندان عبدالمطّلب در میان آنان نیستیم که فضایل و مناقب وی بسیار و فراوان است، بلکه همین مقدار کافی است که بدانیم رسول گرامی اسلام، محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله و جانشین بزرگوار آن حضرت، امام علی علیه السلام، از همین خانواده برخاسته اند.

بر حسب کشفیات علم ژنتیک، تأثیر، گاه از سوی پدر است که در این حالت، تمام ویژگیها و صفات پدر به کودک منتقل می شود و گاهی نیز کودک از سوی مادر، که در مورد امام حسن این قسم اخیر تحقّق یافت. در شخصیّت امام حسن نشانه های مادرش هویدا بود و بدین ترتیب خود منعکس کننده صفات پدر بزرگوار آن حضرت یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

از این رو امام حسن بیشتر از آن که شبیه امام علی باشد به پیامبر شباهت بسیار داشت و بدین خاطر بارها پیامبر خود نیز فرموده بود:

«حسن از من و حسین از علی است».

شاید بتوان با نگرش بر حوادثی که پس از رسول گرامی اسلام رخ داده است این حدیث را به گونه ای دیگر هم تفسیر کرد. و ماهیّت شرایطی که در دوران امام حسن حکمفرما بود آن حضرت را وامی داشت روش پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال کند و آن حضرت را کاملًا الگوی خود قرار دهد و همچون او به موّفقیتهای بزرگی نیز نایل شود. با اتخاذ همین روش بود که وی مانند پیامبر گذشت و اغماض را پیشه خود می ساخت و با دشمنانش به صلح و مدارا رفتار می کرد.

چنان که شرایط و اوضاع خاصّ روزگار امام حسین نیز اقتضا می کرد تا آن حضرت در امر دین و پیشبرد آن از خود تلاش و غیرت نشان دهد و همین امر موجب شباهتهای میان دوران او و دوران امام علی شده بود.

تربیت

پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و زهرا علیهما السلام تربیّت حسن مجتبی را بر عهده داشتند و با تربیّت صالح و اسلامی خود، وی را برای رهبری امّت در آینده آماده می کردند.

در واقع خانه رسالت با آگاهی از منزلتی که حسن در آینده در جامعه اسلامی به خود اختصاص می داد، به تربیّت وی اهتمام می ورزیدند. آنان مقام و منزلت حسن را به شیوه های مختلف نیز به آگاهی مؤمنان می رساندند. مثلًا پیامبر اکرم او را بر سینه اش بالا می برد و آنگاه بلندش می کرد تا بایستد و یا دستانش را می گرفت و آرام به سوی چهره مبارکش می کشید و می خواند:

«حزقه حزقه (۱) ترق عین بقه»

سپس با حسن علیه السلام با ملاطفت رفتار می کرد و با او شوخی و بازی می کرد. آنگاه دست به دعا بر می داشت و می فرمود: خدایا! من حسن را دوست دارم پس تو نیز دوستدار او را دوست بدار.

در واقع پیامبر اسلام می خواست بدین ترتیب سیره خویش را در برخورد با امام حسن به عنوان اسوه مؤمنان به یاران خود تفهیم کند. از این رو حسن را گرامی می داشت و او را ارج و احترام می نهاد.

یک بار پیامبر برای نماز به امامت ایستاده بود. چون به سجده رفت مسلمانان نیز به سجده رفتند و ذکر «سُبْحانَ رَبِّیَ الْأَعْلی وَبِحَمْدِهِ» را چند بار تکرار کردند و منتظر بودند تا پیامبر اکرم سر از سجده بردارد، امّا پیامبر صلی الله علیه و آله سجده اش را طول داد. نمازگزاران از این امر تعجّب کردند. مگر چه اتفاقی افتاده است؟ اکثر آنان صدای پیامبر را که در مسجد شکوه و ابهّت خاصّی ایجاد کرده بود، نمی شنیدند. هر آینه گمانهای دیگری به خود راه می دادند. آنان منتظر ماندند تا اینکه پیامبر سر از سجده برداشت. نماز پایان یافت در حالی که مسلمانان مشتاق بودند علّت طولانی شدن سجده

۱- (۱) حزقه: مرد کوتاه قامتی است که به هنگام رفتن گامهای کوتاه بردارد.

پیامبر خدا را از آن حضرت سؤال کنند. چون در این باره از پیامبر پرسش کردند، آن حضرت در پاسخ فرمود: حسن بر گردنم سوار شده بود و من دلم نیامد که او را به اجبار پایین آورم، بنابر این صبر کردم تا او خود از گردنم پایین رود.

یک بار دیگر پیامبر بر فراز منبر بود و برای مردم سخنرانی می کرد و آنان را اندرز می گفت که حسن و حسین از گوشه مسجد آمدند در حالی که نزدیک بود بلغزند و زمین بخورند، ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد و به سوی آن دو شتافت و آنان را گرفت و با خود بر فراز منبر برد. یکی از آنانرا بر پای راست و دیگری را بر پای چپ خود نشانید و پیوسته می گفت: «خدا و پیامبرش راست گفته اند که اموال و اولاد شما فتنه هستند. من به این دو طفل نگریستم که راه می رفتند، و می لغزیدند، نتوانستم درنگ کنم تا آنکه سخنم را نیمه تمام رها کردم و آنها را بر فراز منبر آوردم».

حتّی آن حضرت، حسن و حسین را در یکی از سفرهای کوتاهش با خود همراه برد. وی آن دو را بر روی استری که جلو یا پشت آن حضرت حرکت می کرد نشانید. حضرت این کار را کرد تا اگر به دیدن آن دو اشتیاق پیدا کرد آنان را ببیند یا اگر آنان هوای دیدن آن حضرت را کردند، بتوانند وی را ببینند. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در هر مناسبتی از این دو تمجید می کرد و بزرگواری و کرامت آنان را به همگان اعلان می داشت. در روز مباهله نیز پیامبر این دو و پدر و مادر آنان را برگزید که از تابش برهان آنان اسقفها مدهوش و متحیّر ماندند (۱)».

روزی رسول خدا به خانه فاطمه رفت و بنابر عادت خود سه بار سلام گفت، امّا جوابی نشنید. آن حضرت به طرف حیاط خانه بازگشت و در بین گروهی از یارانش نشست. سپس امام حسن آمد و بر پشت پدر بزرگش جَست. پیامبر او را محکم گرفت و سپس دهانش را بوسید و در حالی که می گفت: حسن از من و حسین از علی است به راه افتاد.

مردم، بسیاری از اوقات از این کردار پیامبر در شگفت می شدند. و از خود می پرسیدند که چرا پیامبر در حقّ فرزندانش چنین کارهایی را آشکارا انجام می دهد. روزی یکی از یاران آن حضرت، پیامبر را دید که حسن را می بوسد و می بوید. آن مرد

۱- (۱) الحسن بن علی، ص ۲۱.

در حالی که از این عمل پیامبر ناخرسند بود عرض کرد: من پسری دارم که تا کنون هرگز او را نبوسیده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی پاسخی داد که مضمونش این بود: وقتی که خداوند رحمت را از دل تو بر داشت به نظر تو، من چه کاری می توانم بکنم؟ بعدها چون فرصت دیگری پیش آمد پیامبر فرمود:

«حسن و حسین فرزندان منند. هر که این دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و آن که مرا دوست بدارد، خداوند را دوست داشته است و هر که خداوند را دوست بدارد، خدای او را به بهشت داخل می کند. و هر که با این دو دشمنی ورزد با من به دشمنی برخاسته و هر که با من به دشمنی بر خیزد خدای بر او خشم گیرد و هر که مورد خشم خداوند واقع شود، او را به آتش (دوزخ) داخل می کند».

سپس از روی محبّت بسیار آن دو را بغل کرد: یکی را طرف راست و دیگری را طرف چپ.

چه بسیار صحابه، این سخن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را می شنیدند که می فرمود:

«این دو فرزندان من و فرزندان دخترم هستند. بار الها! من این دو و دوستداران آنان را دوست می دارم». یا در حالی که به امام حسن اشاره می کرد، می فرمود: «دوستدار او را دوست می دارم».

ابو هریره پس از وفات پیامبر با امام حسن بر خورد می کند و به آن حضرت می گوید: به من اجازه بده تا همان جایی را که می دیدم پیامبر بر آن بوسه می زند ببوسم. سپس ناف آن حضرت را بوسید. از اینجا معلوم می شود که پیامبر آشکارا بدین عمل، مبادرت می کرده است تا آنجا که مردم همگی آن را می دیدند و به آن آگاه بودند.

پیامبر آن قدر در مدح حسن و حسین سخن می گفت که برخی گمان می کردند که این دو از پدرشان، امام علی، برترند. تا آنجا که پیامبر اکرم به توضیح این نکته پرداخت و فرمود:

حسن و حسین در دنیا و آخرت برترند و پدرشان از این دو والاتر و برتر است.

بسیار اتّفاق می افتاد که آن حضرت، حسن و حسین را بر شانه هایش بالا می برد و در خیابانهای مدینه و در برابر چشم مردم گردش می کرد و به آن دو می گفت:

«چه شتر خوبی است شتر شما و چه سواران خوبی هستید شما دو تن».

و چه بسیار در میان مردم بانگ بر می آورد و می فرمود:

«حسن و حسین سروران جوانان بهشتی هستند».

یا می فرمود:

«حسن و حسین دو گل من از دنیا هستند».

یا می فرمود:

«حسن و حسین هر دو امامند چه برخیزند و چه بنشینند».

و یک بار نیز فرمود:

«چون روز قیامت فرا رسد، عرش پروردگار جهانیان با هر زیوری آراسته می شود. آنگاه دو منبر از نور می آورند که طول آنها صد مایل است. یکی از آنها را در سمت راست عرش و دیگری را در سمت چپ عرش می نهند. سپس حسن و حسین علیهما السلام را می آورند.

حسن بر یکی از آن دو منبر و حسین بر دیگری می نشینند و خداوند به این دو نفر، عرش خود را می آراید چنان که زن با گوشواره (گوشهایش را زینت می دهد)» (۱).

از امام رضا از قول پدرانش، نقل شده است که رسول خدا فرمود:

«فرزند، گل است و گلهای من حسن و حسین هستند» (۲).

از رسول خدا نقل شده است که فرمود:

«هر که حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که با آنان دشمنی ورزد با من دشمنی کرده است» (۳).

و نیز آن حضرت فرمود:

«حسین و حسین سرور جوانان بهشتی هستند.»

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۲.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۲۶۴.

۳- (۳) همان مأخذ، ص ۲۶۴.

عمران بن حصین نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که به وی فرمود:

ای عمران بن حصین! هر چیز جایگاهی در دل دارد، امّا هیچ چیز در دل من از جایگاهی که اینان دارند، برخوردار نیست.

عرض کردم: تا این اندازه (آنان را دوست داری) ای رسول خدا!

فرمود: «ای عمران! آنچه برتو پنهان مانده است از این بالاتر است .. خدا مرا به محبّت ورزیدن به این دو فرمان داده است» (۱).

ابوذر غفاری روایت کرده است که دیدم رسول خدا حسن بن علی را می بوسد و می فرماید:

«هر که حسن و حسین و ذریه آنان را از روی اخلاص دوست بدارد آتش، چهره اش را نسوزاند اگر چه گناهانش به شماره ریگهای انباشته شده باشد مگر گناهی که او را از ایمان به در کرده باشد» (۲).

سلمان نیز روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که درباره حسن و حسین می فرمود:

«خدایا من این دو را دوست دارم پس تو نیز آنان را و هم دوستدارانشان را دوست بدار».

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر که حسن و حسین را دوست بدارد من او را دوست می دارم و هر کس را که من دوست بدارم خدای هم او را دوست می دارد و هر که را خداوند دوست بدارد او را به بهشت می برد و هر که حسن و حسین را دشمن دارد من نیز او را دشمن دارم و هر کس را که من دشمن بدارم خدای هم او را دشمن می دارد و هر که را خداوند دشمن بدارد او را به آتش می برد» (۳).

و سخنان درخشان و گهر بار دیگری از این قبیل که ما می توانیم یقین کنیم که این سخنان از جانب خود پیامبر نبود، بلکه صادر شده از سوی وحی بود که پیامبر جز بر

۱- (۴) همان مأخذ، ص ۲۶۹.
۲- (۱) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۰.
۳- (۲) همان مأخذ، ص ۲۷۵.

طبق آن سخن نمی گفته است.

عنایت و توجّه پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان شامل این طفل بود تا آنکه این کودک به جوانی برومند تبدیل شد که از سر چشمه خیر و فضیلت خود را سیراب ساخته و اینک شایسته رهبری مسلمانان شده بود. پیامبر اکرم و پیش از وی خدای پیامبر نیز همین شایستگی را در سیمای او دیده بودند. از این رو به پیامبر وحی کرد علی را به جانشینی خود قرار دهد و پس از وی حسن و حسین را. پس پیامبر همواره مردم را به دوستی آنان و تبعیّت از ایشان و راه آنان فرا می خواند.

اگر ما در چیزی شک کنیم هرگز نمی توانیم در این نکته بخود تردید راه دهیم که پرورده رسول خدا از دیگر مردمان به جانشینی آن حضرت سزاوارتر است.

وفات پیامبر .. و انحراف مسلمانان

تنها هشت بهار از عمر امام حسن می گذشت که رسول اسلام به رفیق اعلی پیوست (سال ۱۱ هجری). این حادثه جانگداز در قلب امام حسن تأثیر بسیاری گذارد و آتش غم و اندوه را در دل او شعله ور ساخت.

هنگامی که حکومت، که حقّ شرعی امیر مؤمنان علی بود، از آن حضرت سلب شد، حسن اندوه و خشم بیشتری در خود احساس می کرد. نه به آن خاطر که پدرش از حقّ مشروع خویش یا منصبی که وی شایسته آن بود باز داشته شد و یا اینکه دنیا از او روی برتافته و به دیگران روی نموده است، هرگز، بلکه امام حسن به انحراف مسلمانان از جاده مستقیم حقّ می نگریست که این خود به معنی سقوط در ورطه گمراهی و بازگشت به همان مفاسد روزگار جاهلیّت بود، آن هم پس از مدتی که از گمراهی، نجات یافته و از مفاسد آزاد شده بودند. از این رو، وی افسرده می شد و اندوهش شدّت می یافت.

روزی به مسجد رفت و خلیفه اوّل را دید که بر منبر جدّش و بلکه بر منبر پدرش برای مردم سخنرانی می کند. ناگهان دلش از درد و اندوه لبریز شد و یکپارچه به خشم و غضب مبّدل گشت. صفوف مردم را شکافت تا به منبر رسید و سپس خطاب به خلیفه گفت: از منبر پدرم فرود آی ... خلیفه خاموش ماند و حسن دوباره سخن خود را تکرار کرد و اندکی دیگر نزدیکتر آمد و گفت: به تو خطاب می کنم. یکی از اصحاب برخاست و حسن را محکم گرفت، آتش خشم وی اندکی فروکش کرد و لحظه ای سکوت حکمفرما

شـد، امّـا خلیفه بـا گفتـار خود این سـکوت را شـکست و گفت: راست می گویی، این منـبر پـدر توست و اضـافه بر این چیزی نگفت. سـپس علی را مورد عتاب قرار داد، زیرا گمان کرده بود که آن حضـرت، فرزنـدش را بر ضدّ وی تحریک کرده است، امّا علی علیه السلام برای وی سوگند یاد کرد که چنین کاری نکرده است.

۲۳ سال از این واقعه گذشت تا آنگاه که آتش انقلاب مسـلمانان شـعله ور گردید و مردم خواسـتار بر کناری عثمان از خلافت شدنـد. دامنه انقلاب به تدریـج رو به گسترش می گذاشت و مسـلمانانی که از سیاسـتهای نادرست خلیفه و اطرافیانش به تنگ آمده بودند، دسـته دسـته به صفوف انقلابیون می پیوستند. سرمداران این حرکت، بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سران مسلمانان همچون عمار یاسر، مالك بن حارث (اشتر) و محمّد بن ابوبکر بودند. شمار بسیاری از مردم عراق و مصر و نیز گروهی از اعراب به اینان پیوسـتند. این عـدّه طبعاً نه اصول فکری صـحیحی داشـتند و نه از تجربه کافی برخوردار بودند، بلکه بسیاری از آنان را نخوت فرا گرفته بود و بیشتر به منافع خویش می اندیشیدند.

آتش انقلاب شعله ور شده بود.

مسـلمانان خانه عثمان را به محاصره خود گرفتند و از او خواستند یا از خلافت کناره گیری کند و یا به خواسته های آنان جامه عمل بپوشاند. عثمان نیز تنها تکیه گاهش سـپاه معاویه بود و از این سـپاه در خواست کرده بود تا به کمك وی بشتابند، معاویه سپاه خود را در بیرون از مدینه نگه داشته بود تا هر گاه، که فرمان داد به شهر داخل شوند.

روزی امیر مؤمنان علی علیه السـلام خواست به عثمان پیغام دهـد که اگر بخواهد، وی حاضـر است از او دفاع و با وی مشورت کند و در جهت صلاح جهان اسلام تدبیری بیندیشد.

امّا چه کسـی باید این پیغام را به عثمان برساند؟ زیرا دهها هزار تن با نیزه های برافراشته و شمشیرهای بر کشیده اطراف خانه او را احاطه کرده بوند. اینجا بود که حسن برخاست و داوطلب رساندن پیغام علی به عثمان شد. وی صفوف محاصره کنندگان را با نهایت شجاعت از هم شکافت و به خانه عثمان رسید و با کمال آرامش به درون خانه رفت و پیغام پدرش را به عثمان تسلیم کرد و خود نیز به نصیحت و مشورت با عثمان پرداخت و توجّهی به سر و صدای انقلابیون و چکاچك شمشیرها و شیهه اسبان و

به هم خوردن نیزه هـای آنـان نشان نـداد. انقلابیون حالتی تهاجمی داشـتند و ممکن بود به خانه بریزنـد و هر کس که در خانه می یافتنـد، از جمله امـام حسن را از دم تیغ بگذراننـد، امّـا آن حضـرت محکم و اسـتوار و با نهایت دلیری، بی اعتنا به همه این خطرها، در آنجا نشـست، زیرا او می دانست که اگر آسـیبی به او برسـد در راه خیر خواهی و به خاطر خدا و فرو نشاندن آتش فتنه از بلاد مسلمانان بوده است.

بـدین سان امام حسن در کنار عثمان نشـست و مأموریت خود را بخوبی انجام داد و پیغام پدرش را رسانید و آنگاه که عزم باز گشت کرد از میان صفوف انقلابیون به سلامت عبور کرد.

سرانجـام عثمـان کشـته شـد و حـوادث بسـیاری پس از قتـل وی به وقوع پیوست. از یـک سو معـاویه مردم را به سوی خود می خوانـد و از سوی دیگر نـاکثین (پیمان شـکنان) با برافراشـتن پیراهن عثمان عـدّه ای را به گرد خود جمع کرده بودنـد و همسر پیامبر نیز همراه با عدّه ای آماده بود تا انتقام خون عثمان را بگیرند. در این موقع باز امام حسن علیه السـلام را می بینیم، جوانی که از تمام شایسـتگیهای رهبری و جانشـینی برخوردار است و پس از پدر بزرگوارش، از تواناترین مردم در تعیین سـرنوشت و حل مشـکلات مسـلمانان به حساب می آمـد. جهان اسـلام نیز در آن روز به تدبیر و سـیاست وی بیش از هر چیز دیگر نیازمند بود، زیرا تنها یک گام می توانست دنیای اسلام را زیروزبر کند.

امیرمؤمنان علیه السـلام نیز بر سـر دوراهی سخت و دشواری قرار گرفته بود که انتخاب هر یک از دیگری دشوارتر می نمود. یا آن حضرت می بایست از مقابله با دشمنان سر باز زند، که این همان خواسته دشمنانش بود، و در نتیجه صاحبان منافع و مطامع به حکومت می رسیدند و یا اینکه وارد جنگ شود. سرانجام چنین هم شد و بدیهی بود که بسیاری از مسلمانان در این صورت کشته خواهند شد.

در گرما گرم این حوادث آنچه قابل ملاحظه است نقش امام حسن می باشـد که در کنار پدر بزرگوار خود، تمام مشـکلات و سختیها را تجربه می کند. حضرت علی علیه السلام نیز به دو علّت، امام حسن را در کار خلافت خود شرکت می دهد. یکی از آن جهـت کـه وی از کفـایت و تـدبیر والا‌یی برخـوردار بـود و دیگر از آن جهت که مردم را به امـام و جانشـین پس از خـود راهنمایی کند تا آنان امام حسن را به عنوان رهبری آزموده و دور اندیش و حاکمی

دادگر و مهربان، مدّ نظر قرار دهند.

روزی که مردم با امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کردند، آن حضرت تصمیم گرفت به شیوه خلفای پیش از خود بر منبر رود و طی خطبه ای، سیاستهای خود را برای مردم تبیین کند تا آنان از خط مشی او و شیوه خلافتش آگاه گردند. بنابر احادیث موجود، آن حضرت از امام حسن خواست بر منبر رود تا مبادا قریش پس از وی بگویند که او هیچ کار خیری نکرد. امیرمؤمنان علیه السلام خود به این نکته تصریح کرده است. امام حسن بر منبر نشست، خطبه ای بلیغ ایراد کرد و مردم را اندرز گفت و پس از وی علی علیه السلام بر فراز منبر آمد و فضایل والای حسنین را در برابر دیدگان تمام مردم، یک به یک بر شمرد.

امام حسن در جنگ جمل بازوی استوار پدر بزرگوارش محسوب می شد.

در فتنه جمل، حضرت علی فرزند بزرگوارش را در رأس هیأتی متشکّل از عبداللّه بن عبّاس و عمار یاسر و قیس بن سعد بن سوی کوفه روانه کرد تا کوفیان را از جنگ خیانت بار اصحاب جمل آگاهی و پرهیز دهد. در این مأموریت امام حسن حامل نامه ای از امیرمؤمنان علیه السلام بود. آن حضرت در این نامه به صورت فشرده به ماجرای قتل عثمان و حقیقت آن اشاره کرده بود.

امام حسن به کوفه وارد شد. وی می خواست کوفیان را که از همراهی با امام علی علیه السلام خودداری کرده بودند، به جنگ تهییج کند. از این رو نخست به نکوهش ابوموسی اشعری، آن مرد نیرنگ باز، زبان گشود، زیرا ابوموسی که در آن روز والی کوفه بود، مردم را از پیوستن به علی علیه السلام منع می کرد. سپس امام حسن نامه امیرمؤمنان را خطاب به مردم کوفه قرائت کرد. آن حضرت در این نامه فرموده بود:

«من بدین گونه برای جنگ بیرون آمده ام، یا ستمگرم یا ستمدیده، یا سرکشم و یا بر من سرکشی شده است. پس اگر این نامه من به دست هر کسی رسید به خدا سوگندش می دهم که به سوی من حرکت کند. تا اگر ستمدیده ام، یاریم کند و اگر ستمگرم مرا به پوزش وادارد».

آنگاه امام حسن خود مردم را مخاطب قرار داد و آنان را به جهاد، ترغیب کرد. وی در این سخنرانی پر شور به مردم گفت:

«ای مردم ما آمده ایم تا شما را به خدا و قرآن و سنّت پیامبرش و به آگاهترین و دادگرترین و برترین مسلمانان و وفادارترین کسی که با او دست بیعت داده اید، فرا بخوانیم. کسی که قرآن بر او عیب ننهاده و سنّت، او را فراموش نکرده و از سابقان در اسلام بوده است. به کسی که خدای تعالی و پیامبرش او را به دو پیوند نزدیک کرده اند: یکی پیوند دین و دیگری پیوند خویشی. به کسی که از دیگران به هر نیکی سبقت جسته است.

به کسی که خدا و رسولش به یاری او و از دیگران بی نیاز می گشتند. به کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می شد در حالی که مردم از وی دوری می گزیدند. با او نماز می گزارد در زمانی که مردم مشرک بودند و در رکاب رسول خدا جهاد می کرد. در وقتی که مردم از پیش روی آن حضرت می گریختند، و با او به نبرد می آمد در حالی که دیگر مردمان از یاری وی باز می ایستادند. او پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق می کرد در حالی که دیگران وی را دروغگو می شمردند. به او که سابقه کسی در اسلام همسنگ سابقه او نیست

او اینک از شما یاری می طلبد و به سوی حقّ فرا می خواند و شما را فرمان می دهد که به سویش رهسپار شوید تا او را در برابر مردمی که پیمانشان را با وی زیر پا نهاده اند و یاران صالحش را کشته و عاملانش را مثله کرده و بیت المالش را به غارت برده اند، حمایت و یاری کنید. خداوند شما را مرحمت کند، به سوی او حرکت کنید. پس به معروف امر کنید و از منکر جلوگیری نمایید و در صحنه ای که صالحان حاضر می شوند، شما نیز حضور یابید ...».

بدین سان قسمت نخست خطبه امام حسن پایان می پذیرد. وی در آغاز این خطبه نخست دستور صاحب حکومت (علی علیه السلام) را از روی نامه ای که امام بدو سپرده برای مردم می خواند و سپس خود شخصیّت بر جسته خلیفه را مورد شرح و توضیح قرار می دهد تا بدین وسیله مردم خلیفه را امین دین و دنیای خود قلمداد کنند. آنگاه به بررسی فتنه اصحاب جمل می پردازد تا روح انسانی که آنان را به دفاع از مقدّسات وامی دارد، برانگیزد و در پایان از بُعد دینی با آنان سخن می راند و بدین ترتیب به کمال مقصود خویش دست می یابد.

امام حسن علیه السلام پس از این سخنرانی، خطبه دیگری نیز ایراد کرد که شور و حماسه در آن موج می زد. وی طیّ این خطبه مردم را به جهاد دعوت می کرد و سرانجام در

پس سخنرانیهای آتشین وی، شمار بسیاری از کوفیان به قصد یاری امیرمؤمنان به گرد وی جمع شدند. نا گفته نماند که به دنبال این سخنرانیها اقدامات و تدابیر دیگری نیز اعمال می شد تا این سخنان اثر خود را از دست ندهند.

سپاه امام علی علیه السلام به سوی بصره آمد. هر دو سپاه رو در روی یکدیگر به صف ایستادند. امیرمؤمنان پی برد که پرچم سپاه دشمن، نقطه ای است که باید مورد هجوم قرار گیرد. اگر این پرچم بر زمین می افتاد، دشمن می گریخت و اگر بر جای خود استوار می ماند شمار بسیاری از هر دو سپاه به خاک و خون می غلتیدند و البته این چیزی بود که امام بدان تمایل نداشت. از این رو به فرزند شجاع خود محمّد بن حنفیه که در دلیری زبانزد خاص و عام بود، رو کرد و وی را به حمله فرمان داد و بدو گفت که باید به قصد انداختن پرچم یورش برد، زیرا پیروزی یا شکست دشمن در گرو این پرچم بود و سپاه دشمن نیز به همین خاطر با تمام نیرو از پرچم خود محافظت می کرد.

محمّد بن حنفیه با عزمی پولادین روانه میدان شد، امّا هنوز اندکی جلو نرفته بود که دشمن از قصد وی آگاه گشت و او را در زیر باران تیر، گرفتند. محمّد که راهی برای پیشروی در برابر خود نمی دید، به مرکز فرماندهی سپاه، نزد امیرمؤمنان بازگشت.

علی علیه السلام بر وی نهیب زد، امّا محمّد گفت منتظر است تا از شدّت تیر باران دشمن اندکی کاسته شود تا وی هجوم خود را دو باره از سر گیرد. در اینجا یکی از راویان نقل می کند که امام خود تصمیم گرفت این مأموریت را به انجام برساند، امام حسن برخاست و گفت که وی داوطلب انجام این مهم است. علی علیه السلام پس از اندکی تردید که شاید از مراقبت بسیار او بر جان سبطین که نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان منشعب می شد، نشأت می گرفت و در صورت شهادت آنان، هیچ کس نبود که نسل رسول و خط او را امتداد ببخشد، فرمود: به نام خدا روانه شو.

حضرت به میدان نبرد گام نهاد. باران تیر بر وی باریدن گرفت. امام علی از فراز تپه ای در حالی که محمّد حنفیه نیز در کنارش بود، امام حسن را زیر نظر گرفت. ایشان در دریای سپاه دشمن گاه فرو می رفت و گاه پیدا می شد تا آنکه به نقطه ای رسید که پرچم سپاه دشمن در آنجا متمرکز بود و آن پرچم را بر زمین انداخت و در نتیجه سپاه دشمن پا به فرار نهاد و بدین ترتیب با دست خود پیروزی را به ارمغان آورد.

... اگر ما بخواهیم رویـدادهایی را که در زمان خلافت امیرمؤمنان واقع شده به خوبی دنبال کنیم تا از ابعاد شخصـیّت بر جسـته امام حسن آگاهی یابیم این کار به درازا می کشـد، زیرا آن حضـرت در این حوادث مهم پس از امام علی علیه السـلام، دوّمین کسی بود که درخشندگی شخصیّت وی چشمها را خیره و خردها را شگفت زده می ساخت.

ص: ۲۳

دوران امامت

دوران امامت

دسیسه پر نیرنگ در ۱۹ مباه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری با ترور امیرمؤمنان علی بن ابیطالب به انجام رسید.

جهان اسلام در اضطراب و پریشانی بسیار سختی فرو رفته بود. شماری از بقایای خوارج اینجا و آنجا هنوز فعالیّت می کردند و مردم را به حکم اللّهی که به زعم آنان به هیچ یک از رهبران دو اردوگاه شام و کوفه تعلّق نداشت، فرا می خواندند. آنان نمی خواستند تحت نظارت هیچ دولتی باقی بمانند!! عدّه ای از ساده لوحان و مفسدان، از آن کسانی که از حقیقت متمثل در اردوگاه علی علیه السلام و باطلی که در اردوگاه شام بود دل خوشی نداشتند، نیز زیر پرچم خوارج جمع آمدند.

آنان در راه نابودی حکومت هر مشکلی را آسان می شمردند و ارتکاب هر نوع جنایت و فساد را توجیه می کردند.

در شام، معاویه سپاه خود را برای هجوم نظامی دیگری به کوفه آماده می کرد. وی نامه ای به متن زیر برای کارگزارانش نوشت:

از بنده خدا، معاویه، امیرمؤمنان، به فلان بن فلان ... سلام علیکم ... سپاس خدای یگانه ای را که جز او معبودی نیست. امّا بعد، سپاس خدای را که شما را از دشمنان کفایت کرد و یاران کژرو و تفرقه انداز را واگذاشت. نامه های بزرگان و سران آنان (کوفیان) به دست ما رسیده که در آنها از ما برای خود و خانواده هایشان امنیت می طلبند.

پس چون نامه ام به دست شما می رسد با نیرو و سپاه خود حرکت کنید. اینک به شکر خدا به انتقام خود رسیدید و آرزوی خود را یافتید. خداوند متجاوزان و ستمگران را هدایت کند.

و السلام علیکم و رحمه اللَّه و برکاته. (۱)

حتی اگر خوارج نیز امام حسن علیه السلام را بر ضدّ معاویه یاری می دادند، امّا آنها هم سرانجام جز

۱- (۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۳. در اینجا باید پرسید اگر واقعاً اشراف و بزرگان عراق به معاویه نامه نوشته بودند این جنگ برای چه واقع شد و معاویه این سپاه را برای جنگ با چه کسی بسیج کرد؟ به راستی اگر عراقیان خواستار حکومت او بودند چرا باید ۶۰ هزار سپاهی جمع می کرد حال آنکه او می توانست با عدّه ای از اوباش خود به شهر داخل شود.

خرابی به بار نمی آوردند، زیرا آنان همان گونه که به معاویه اعتقادی نداشتند به وی هم معتقد نبودند.

اینک نگاهی به خانه علی علیه السلام می افکنیم تا ببینیم که چگونه پرتو درخشان امام در آنجا به خاموشی می گراید. پس از وفات آن حضرت، خانواده اش وی را پنهانی به پشت غریّ- منطقه ای نزدیک کوفه- بردند تا پیکرش را در آنجا به خاک سپارند. آنان از ناحیه خوارج بسیار بیم داشتند. آنان می ترسیدند که مبادا خوارج مرقد آن حضرت را بشناسند و به انتقام یار همکیش خود «ابن ملجم» که پیکرش سوازنده شد، قبر را بشکافند و جنازه را از آن بیرون کشند. همچنین آنان از جاسوسان بنی امیّه که از نقل اخبار به حزب اموی خسته نمی شدند، احساس خطر می کردند. (۱)

تشییع کنندگان از فرزندان و خویشان آن حضرت، از مراسم خاک سپاری پیکر پاک امام باز می گشتند. درون خانه علی هنوز مراسم سوگواری بر پا بود که عبیداللّه بن عبّاس که از جانب امام بر ولایت بصره گماشته شده بود، وارد منزل شد. امام حسن به سوی مسجد بیرون آمد و مسلمانان در انتظاری گدازنده، چشم به راه مقدم وی بودند. ابن عبّاس در رأس مجلس به سخنرانی ایستاد و گفت: امیرمؤمنان وفات یافت در حالی که جانشینی از پس خود برای شما گذارد. اگر به او پاسخ می گویید به سوی شما آید و اگر به خلافت او نا خشنودید پس کسی را بر کسی اجباری نیست.

مردم ناله و فریاد سر داند. گویی سخن ابن عبّاس، دریایی از اندوه و دریغ همراه داشت. مردم با صدای بلند بانگ بر آوردند. بگو او به سوی ما بیاید.

امام حسن مجتبی به سوی آنان رفت و خدای را ستود و بر او درود فرستاد و آنگاه از شخصیّت امیرمؤمنان تمجید کرد و درباره او فرمود:

«در این شب مردی وفات یافت که نه نخستین مسلمانان در عمل از او سبقت گرفتند و نه آیندگان به او توانند رسید. او در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می کرد و به جان خویش از آن حضرت پاسبانی می نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با پرچم خویش به

۱- (۱) تاریخ حاوی مظالمی است که از خواندن آنها موی بر بدن راست می شود. بنی امیّه برای یافتن جنازه حضرت امیر هزاران قبر را نبش کردند تا شاید پیکر بی جان آن حضرت را بیابند و با جسارت بدان کینه های کهنه خود را از دل بزدایند، امّا خداوند چنین نخواست و سعی آنها را باطل کرد.

جنگ می فرستاد و جبرئیل علیه السلام از راست و میکائیل از چپ او را در میان خود می گرفتند و وی باز نمی گشت مگر آنکه خدا بر دستان او پیروزی را می آورد. او در شبی وفات یافت که عیسی بن مریم در آن به آسمان صعود کرد و یوشع بن نون وصی موسی علیهما السلام نیز در چنین شبی درگذشت. وی از زرد و سپید (طلا و نقره)، جز هفتصد درهم از پس خود باقی نگذاشت که این مبلغ از سهم او از بیت المال زیاد آمده بود و وی می خواست با این مبلغ خدمتکاری برای خانه اش بخرد ...»

اشک امان گفتن به او نمی داد، آهی کشید و همراه با آن قطراتی از چشمش باریدن گرفت و آه و حسرت بود که از دهان مردم شنیده می شد آنگاه امام فرمود:

«ای مردم هر که مرا شناخت، شناخته است و آن که نمی شناسد بداند که من حسن فرزند علی هستم. منم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و منم فرزند وصی و منم فرزند نوید بخش بیم دهنده و منم فرزند دعوت کننده به خدا و منم فرزند چراغ نورانی. من از خاندانی هستم که جبرئیل به سوی ما فرود می آمد و از پیش ما به آسمان می رفت و من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آنان زدود و ایشان را پاک و پاکیزه گردانید و من از خاندانی هستم که خداوند محبتشان را بر هر مسلمانی واجب شمرده و برای پیامبرش فرموده است:

بگو از شما به خاطر آن پاداشی نمی طلبم و هر که حسنه ای گرد آورد ما از جانب خود حسنه ای بر آن می افزاییم. گرد آوری حسنه همانا محبّت ما اهل بیت است».

بدین گونه مردم با رضایت و خوشنودی، با امام حسن علیه السلام دست بیعت دادند، زیرا وی را تجسّم صفات شایسته و برتر خلافت می دیدند. و آیا مگر نه این است که پیشوای مسلمانان باید از جانب خداوند انتخاب شود و پیامبر صلی الله علیه و آله او را منصوب کند؟ و آیا مگر نه این است که رهبر مسلمانان باید در اوج کرامتها و فضیلتها باشد و با کفایت ترین و با ابهّت ترین و داناترین مسلمانان به شمار آید؟ و آیا مگر تمام این ویژگیها، به شکلی کامل، در امام حسن گرد نیامده بود؟ آیا پیامبر اکرم درباره وی نفرموده بود: حسن و حسین چه برخیزند و چه بنشینند، هر دو امامند؟ و آیا امام حسن همانی نبود که پدر بزرگوارش درباره او فرموده بود:

«خاندان پیامبر، حیات دانش و مرگ جهلند. حلم آنان از علم ایشان و

ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از حکمه سخنشان شما را آگاه می کند. با حقّ، مخالفت نمی ورزند و در آن به اختلاف نمی افتند. ایشان ستونهای اسلام و محرمان راز هستند که به ایشان اعتصام می کنند. به واسطه ایشان است که حقّ به محل خود باز می گردد و باطل از جایگاه خود کنار می رود و زبانش از جایی که رسته بریده می گردد. دین را با خردی بیدار و با نگرش و دقت، دریافت کرده اند نه با عقل شنیدنی و از راه روایت که راویان علم فراوان امّا رعایت کنندگانش اندکند».

پس از آنکه بهترین صحابه و انصار مردم را به بیعت با امام حسن ترغیب کردند، آنان با امام دست بیعت دادند. عبیداللّه بن عبّاس در این باره گفت:

«ای مردم! این فرزند پیامبرتان و وصی امام شماست، پس با او بیعت کنید».

مردم امام حسن را از بُن جان و دل دوست داشتند. و این دوستی از محبّت پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان و محبّت خدا به کسی که پیامبر را مورد مهر قرار می داد، سر چشمه می گرفت.

علاوه بر آنچه گفته شد باید بیفزاییم که شرایط حاکم بر آن روزگار وجود مردی را اقتضا می کرد که بتواند با معاویه و باند نیرنگ باز وی مقابله کند. کسی که شایسته رهبری بوده و از بینشی خردمندانه و محبوبیت در دل مسلمانان بهره مند باشد.

بدین خاطر بود که مسلمانان در بیعت با امام حسن شتافتند و گفتند: «او نزد ما بسیار محبوب است و بر گردن ما حقّ دارد و به خلافت شایسته است».

قیس بن سعد، این انقلابی بزرگ، پیشاپیش بزرگان و مجاهدان انصار برای بیعت با امام حسن پا پیش نهاد و به او گفت:

«دستت را دراز کن تا با تو بر کتاب خدا و سنّت پیامبرش و جنگ با محلّین بیعت کنم».

امام حسن به او پاسخ داد: «بر کتاب خدا و سنّت پیامبرش که این دو بر هر شرطی مقدم اند».

بدینسان بیعت امام حسن علیه السلام در سوّمین دهه از ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری انجام پذیرفت. هرگاه گروهی برای بیعت به نزد حضرتش می آمدند، می فرمود:

«با من بر اینکه کاملًا گوش به فرمانم باشید و با کسانی که من می جنگم، بجنگید و با کسانی که دوستی می ورزم دوستی کنید، بیعت نمایید».

چون امـام بر مسـند خلافـت تکیه زد، مسـئولیّت پایان دادن به اختلاف موجود میان دو اردوگاه که تا نابودی اسـلام پیش رفته بود، بر دوش وی افتـاد، زیرا کفار در گوشه و کنار مملکت اسـلامی مترصّـِد فرصتی بودنـد تا چنانچه ضـعف وخللی مشاهـده کردند ضربه ای کاری بر پیکر جامعه اسلامی فرود آورند.

این از یک سو، امّا از سوی دیگر خبرهای سـپاه شام در کوفه و بصـره و دیگر شـهرها، همراه با مبالغه، به سرعت پخش می شد بدان گونه که همه می دانستند جنگی خونین در پیش است.

معاویه سپاه شصت هزار نفری شام را به فرماندهی خود بسیج کرد و ضحاک را به جانشینی خویش در شام نهاد. در این هنگام بر امام حسن علیه السلام بود که سپاه حقّ را بسیج کند تا در برابر این حرکت جناح باطل مقابله نماید.

امّـِا آن حضـرت صـلاح دیـد که پیش از آغاز جنگ، نامه ای به معاویه نگارد و با او اتمام حجّت کنـد. آنچه در پی می آیـد، فرازهایی از همین نامه است: «چون رسول خدا درگذشت، عرب در خلافت او به کشـمکش برخاسـتند. قریش ادعا کرد که ما قبیله وخـانواده و دوسـتان او هستیم و روا نیست که شـما در خلافت محمّـِد و حقّ او با ما ستیزه کنیـد. عرب پنـداشت که آنچه قریش می گویـد، همـان است و حجّت آنـان دربـاره حکومت و ستیز بر سـر گرفتن خلافت پیامبر صـلی الله علیه و آله صـحیح است. پس به تقاضـای آنـان «آری» گفت و خلافـت را بـدیشان تسـلیم کرد. آنگـاه قریش بـا مـا به احتجاج برخاسـتند و همان سخنی را که به اعراب گفته بودنـد، برای ما نیز آوردنـد، امّا قریش دیـد که ما ماننـد عرب حقّ را به جانب آنان نـدادیم. بدین ترتیب قریش، با دادخواهی و احتجاج این امر (خلافت) را عهده دار شد چون اهل بیت و دوستان محمّد صلی الله علیه و آله ما را به احتجـاج وطلب داد خود از آنـان فرمان دادنـد، آنان از ما کناره گیری کردنـد. وبا یاری یکـدیگر، بر سـتم کردن و خوار شمردن ما ایستادگی کردند. پس دیدار در پیشگاه خدا که او راهبر و یاریگر است.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این نامه افزود:

ای معاویه امروز از این که بر گرده کاری که برای احراز آن شایسـتگی نداری، پریده ای باعث تعجّب وشگفتی است. برای تو نه فضلی در دین است و نه اثری پسندیده

در اسـلام. زاده دشـمن ترین قریش با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وقرآنی. خـدا تو را ناکام گـذارد. به زودی باز گردانده شوی و خواهی دانست که سـرای آخرت ازآنِ چه کسـی است. به خـدا دیری نخواهـد پایید که پروردگارت جانت را بگیرد و آنگاه بدانچه دستهایت پیش فرستاده اند تو را جزا دهد و خداوند خود در حقّ بندگانش ستم نمی کند ...

ونیز نوشت:

انگیزه ای که سبب شد تا من این نامه را بنویسم همانا عذرهایی بود که من درباره تو میان خود و خدایم عز و جل داشتم. پس اگر تو تسـلیم شوی از حظّی وافر برخوردار گردی و کار مسلمانان به صلاح می انجامد. پس این همه به راه باطل خویش ادامه مـده و همچون دیگر مردم با من بیعت کن. تو خود نیک می دانی که در نزد خداونـد و نزد هر بنـده توبه کننـده و پرهیزکار و نیز در نزد هر کس که دلی زاری کننده به درگاه حقّ دارد، من از تو به این امر (خلافت) سزاوارترم.

پس از خدای بترس و عصیان و سرکشی را فرو گذار و خون مسلمانان را پاس دار. به خدا سوگند هیچ نفعی برای تو ندارد که خون آنان را بیش از این بریزی و آنگاه خـدای را دیـدار کنی. به صـلح و طاعت روی کن و در این امر (خلافت) با اهل آن و کسـی که بـدان سـزاوارتر از توست، ستیزه مکن. تا خداوند به این وسـیله این آتش افروخته را فرو نشاند و وحدت کلمه ایجاد کند و میان مردم را اصلاح فرماید و اگر تو نخواهی از این نافرمانی دست بکشی من با مسلمانان به سوی تو حرکت می کنم و آنگاه تو را محاکمه می نمایم تا آنکه خداوند که بهترین داوران است، میان ما داوری کند ...

بـدین سـان نامه هایی میان رهبران دو سـپاه مبادله شـد. نامه ای از امام علیه السـلام با حجّتی قاطع و پخته که ملاک آن نقـد و تجربه بود و نامه دیگر از معاویه با فریب و نیرنگ و دادن قول و گـذاردن شـرط و شـروط مبنی بر تقسـیم بیت المال بر حسـب تَشَخُصات و مراتب پوشالی قبیله ای همراه بود.

خبرهایی مبنی بر بسـیج سـپاه اموی و حرکت آنان به سوی کوفه، در میان مردم انتشار یافته بود. امام حسن علیه السـلام تصمیم گرفت برای مقابله با هجوم معاویه، سـپاهی فراهم آورد، امّا طریقه بسـیج سـپاه در نزد آن حضرت با طریقه ای که معاویه اتخاذ کرده بود، بسیار تفاوت داشت. معاویه در پی گزینش دلمردگان و سیاه دلان بود و آنان را با دادن

اموال مسلمانان به خدمت خود در می آورد. او همچنین برخی از انصار را به سوی خود می خواند و با دادن ثروتهای گزاف از وجود آنان برای جنگ با امام سود می برد.

آنان از این اقدامات هیچ کوتاهی نمی کردند، زیرا به نظر آنها امام حسن علیه السلام نمونه کامل اسلام، یعنی همان دینی که با آن دشمنی و کینه می ورزیدند، بود.

امّا امام حسن مسائل بسیاری را در انتخاب سپاه در نظر می گرفت. وی هیچ گاه صاحب منصبان و نامداران را اطعام و گرسنگان را به همان حال گرسنگی رها نمی کرد و هرگز به مردم وعده های پوچ نمی داد تا اگر اوضاع بر وفق مرادش شد به تمام وعده هایش پشت پا زند. او هیچ گاه ولایت شهرهای گوناگون را بدون هیچ حساب و کتابی به این و آنان نبخشید. مردم را به اجبار به میدان نبرد نمی آورد. او به سپاهش اجازه خونریزی و هتك حرمتها و فروش اسیران را نمی داد. امام حسن علیه السلام دشمن خویش را گروه سرکشی از مسلمان می دانست و معتقد بود که باید آنان را به بهترین طریق ممکن از ادامه سرکشی بازداشت. حال آنکه معاویه و حزبش بر این باور بودند که امام حسن و یارانش دشمنان سیاسی آنان هستند و باید به هر شیوه ای که شده است، آنان را از میان بردارد.

بنا به همین دلایل بود که معاویه در گرد آوری سپاه به مراتب از امام حسن علیه السلام به موفقیّت بیشتری دست یافت. برخی از اصحاب آن حضرت بسیار به وی می گفتند که او هم روش معاویه را در جمع نیرو به کار بندد، امّا وی گرایش به باطل و انحراف از حقّ را به شدّت تقبیح می کرد.

عبیداللّه بن عبّاس، والی آن حضرت بر بصره، طی نامه ای به امام حسن نوشت:

امّا بعد، مسلمانان پس از علی علیه السلام خلافت را به تو سپردند. پس آستین خود را بالا بزن و با دشمنت نبرد کن و یارانت را نزدیک کن و دین بدگمان را از دنیایش کسر نکند خریداری کن. و متشخّصان و بزرگان را به ولایت بگمار تا دل عشایر آنان را بدست آوری و هیچ یک از مردم مخالف تو نباشند و همه با هم یکی باشند، زیرا برخی از کارهایی که مردم آنها را ناخوش می دارند، ولی به ظهور عدل و سرفرازی دین می انجامد بهتر از کارهای دیگری است که مردم آنها را دوست می دارند، ولی سرانجام به ظهور ستم و ذلّت

مؤمنان و سر بلندی تبهکاران منجر می شود.

و بـدانچه از پیشوایان عادل رسیده است، اقتـدا کن. از آنان نقل شده است که دروغ روا نیست مگر در جنگ یا بر قرار کردن صلـح و آشتی در میـان مردم. چون کـار جنـگ به نیرنگ است و برای تو در این خصوص راه باز است اگر عزم جنگ داشـته باشی، مشروط به اینکه هیچ حقی را باطل نگردانی ..

و بدان که بسـیاری از مردم از پدرت، علی، روی گردان شدند و به معاویه گراییدند، زیرا او در تقسـیم فی ء و بیت المال میان آنان تفاوت نمی گـذاشت و این بر مردم گران بود و هم بـدان که کسـی به رویارویی تو برخاسـته که در آغاز ظهور اسـلام با خـدای و پیـامبر صـلی الله علیه و آله جنگیـد تـا آنکه خواستِ خداونـد چیره شـد. پس چون همه به یکتـایی پروردگـار ایمـان آوردند و شـرک نابود شد و دین سروری یافت، آنان نیز اظهار ایمان کردند و قرآن خواندند در حالی که آیات را به ریشخند می گرفتند و نماز خواندند با گرفتگی و کسالت و خمس و زکات دادند در حالی که از پرداختن آن خشنود نبودند.

آنگاه ابن عبّاس در ادامه این نامه اوضاع اجتماعی و فساد حاکم بر آن را تشریح کرد و سپس به تبیین سرشت جامعه و گذشته و حال آن پرداخت. امّا آن حضـرت علیه السلام هرگز نخواست که جز راه حقّ را برگزینند و از طریقی جز طریق استوار پیروی کند.

با وجود این، امام حسن شـمار بسـیاری از کوفیان را بسیج کرد. البته برای ما ثبت و ضبط دقیق نفرات وی مهم نیست، امّا آنچه برای ما اهمیّت دارد تحلیل شخصیّت افرادی است که در این سـپاه بودند. آنان چه کسانی بودند و چرا به یاری امام شـتافتند و سرانجام نتیجه چه شد؟

تاریخ نگاران سپاه امام حسن را مرکب از چند تیره دانسته اند:

۱- شـیعیان پاکـدلی که به عنوان ادای تکلیف دینی خویش و انجام مأموریت انسانی خویش از آن حضـرت پیروی می کردند که البته شمار آنان اندک بود.

۲- خوارج که خواسـتار جنـگ با معاویه و امام حسن بودنـد، امّا در این برهه، فعلًا می خواسـتند کار معاویه را تمام کننـد تا در آینده به حساب آن حضرت نیز رسیدگی کنند.

۳- فتنه جویان و آزمندانی که می خواستند با شرکت در جنگ غنیمت، به دست

آرند.

۴- تردید کنندگانی که حقیقت ماجرا را از این جنگ درنیافته و آمده بودند تا دلیلی بیابند که به کدامین گروه بپیوندند.

۵- متعصبانی که سران قبایل را مدّ نظر داشتند و این جنگ را به حساب جنگهای قبیله ای و خرده حسابهای شخصی محسوب می کردند.

اینان عناصر سپاه امام بودند و طبیعی است که چنین سپاهی، با این تنوع اشخاص و آرا، نمی تواند در انجام مأموریت خویش کامیاب باشد، زیرا جنگ، طالب ایمان و یکپارچگی و اطاعت است.

سپس امام حسن علیه السلام نخستین گروه خود را تشکیل داد و آنان را به عنوان جلوداران سپاه تحت فرماندهی عبیداللّه بن عبّاس تعیین کرد. عبیداللّه از جهات گوناگونی برای عهده داری این امر شایستگی داشت:

نخست آنکه وی اوّلین داعی جنگ بود و دوّم آنکه در میان مردم و محافل از آوازه ای نیک برخوردار بود و سوّم آنکه وی می خواست انتقام خون دو پسرش را که به دست سپاهیان معاویه کشته شده بودند، بگیرد و بالاخره آنکه خویشاوند نزدیک امام حسن بود.

ابن عبّاس با سپاه خویش به سوی مسکن، (۱) بر کنار نهر دجله، حرکت کرد و در آنجا با اردوگاه معاویه رو به رو شد. وی در همان مکان به انتظار رسیدن سپاهیان دیگر از کوفه اردو زد.

در کوفه، مردم چند گروه بودند. عدّه ای جزو هواخواهان ویاران معاویه بودند که هدایا و وعده و وعیدهای حزب اموی آنان را فریفته بود. همچنین گروهی از آنان در زمره خوارج قشری جای داشتند و برخی هم مردم را از شرکت در این جهاد باز می داشتند و البته گروهی نیز از آگاهان بودند که آتش شور و اشتیاق مردم را بر می افروختند و آنان را با روشهای مختلف به جنگ با سرکشان و عصیانگران بر می انگیختند.

امام حسن علیه السلام پیوسته سخنوران و شخصیّتهای مبارز را بدین سوی و آن سوی می فرستاد تا مردم را به یاری اش فرا خوانند و به علاوه خود با ایراد سخنرانیهای پیاپی، دلهای کوفیان را گرم می کرد.

۱- (۱) جایی نزدیک به «اوانا» بر کنار نهر دجله.

امّا کوفیان در برابر این دعوت چونان یخ، سرد و افسرده بودند، زیرا جنگهای کوبنده و سنگین جمل، صفین و نهروان نیروی آنان را فرسوده و توان آنان را برده بود.

امام خود در یکی از مناسبتها، از علتّی که مردم کوفه را از همراهی با وی بازداشته بود، سخن گفت و فرمود:

«شما در مسیر خود به صفیّن بودید در حالی که دینتان در برابر دنیایتان قرار داشت.

امروز نیز این گونه اید و دنیایتان در برابر دینتان قرار گرفته است. شما میان دو دسته مقتول قرار گرفته اید. یکی مقتولی در صفیّن که بر آن می گریید و دیگری مقتولی در نهروان که کینه او را می جویید، امّا باقی پس سر افکنده اند و اما کسی که گریان است انتقام جوینده است».

به رغم تمام این ناهمواریها، یاوران حقّ عزم خود را بر شرکت در جهاد استوار ساختند بدین امید که از این میدان پیروز و سر بلند به در آیند.

نیرنگهای معاویه کار خود را کرد. وی گروه اندکی از آزمندان را به اطاعت خود درآورده بود و نقشه های خود را به دست آنان عملی می کرد. اینان شایعات گوناگون و بسیاری درباره نیروی سپاه شام و کم شماری و ضعف سپاه کوفه برای رویارویی با آنان در میان مردم می پراکندند. همچنین درهم و دینارهای معاویه نیز نقش پلید و پست خود را به خوبی ایفا کرد. فرماندهان سپاه امام حسن علیه السلام را، که وی به آنان اعتماد داشت، می بینیم که در برابر نیروی تبلیغاتی و مکارانه معاویه خود را می بازند و سست می شوند.

علی رغم آنکه رهبری سپاه امام رهبری حکیمانه و تحت لوای عبیداللّٰه بن عبّاس بود، امّا با وجود این، این سپاه، خود قربانی نیرنگ معاویه شد و فرمانده آن به وسیله معاویه در بند فریب افتاد. داستان از این قرار بود که:

امام علیه السلام، پسر عموی خویش را برای ملاقات با معاویه مأموریت داد و در نامه ای به وی چنین سفارش کرد:

«ای پسر عمو! من دوازده هزار تن از شجاعان عرب و قاریان شهر را به سوی تو گسیل می دارم که یکی از آنها بر لشکری برتری دارد. پس با ایشان حرکت کن و به آنان نرمی نشان ده. چهره ات را برای آنان گشاده کن و بالت را زیر پای آنان بگستر (با آنان فروتنی پیشه کن) آنان را در مجالست نزدیک گردان که اینان باقی ماندگان یاران

مطمئن امیر مؤمنانند. با ایشان بر شط فرات حرکت کن، سپس برو تا با معاویه رویاروی گردی. پس اگر تو او را دیدار کردی نگاهش دار تا من به سوی تو آیم.

چون من بزودی در پی تو حرکت خواهم کرد و باید خبر تو هر روز به من برسد و با این دو تن (قیس بن سعد و سعید بن قیس) مشورت کن. پس اگر به معاویه برخوردی با او جنگ آغاز مکن تا آنکه او نخست جنگ را آغازکند. پس اگر چنین کرد با او بجنگ و اگر تو کشته شدی فرمانده سپاهیان قیس بن سعد است و اگر او نیز کشته شد، سعید بن قیس فرمانده سپاهیان خواهد بود». (۱)

سپس آن حضرت خود با سپاهی بی شمار که تعداد آن را سی هزار و یا بیشتر ذکر کرده اند، حرکت کرد و تا «مظلم ساباط» که نزدیک مداین بود رسید.

توطئه های معاویه در جلوداران سپاه امام حسن علیه السلام کارگر افتاد. خبری در میان سپاهیان شایع شد که اثری ژرف در روحیه آنان داشت. شایع شد که: «حسن برای برقراری صلح با معاویه مکاتبه می کند پس چرا شما خود را به کشتن می دهید».

پس از شایع ساختن این خبر در میان سپاهیان، معاویه با اعطای مال و دادن وعده، کوشید تا نظر فرماندهان سپاه را به سوی خود جلب کند. فرماندهان نیز پنهانی به اردوگاه معاویه رفت و آمد می کردند. عبید اللّٰه خبر این ماجرا را طی نامه ای برای امام حسن نوشت. توطئه های معاویه در همین حد چندان اهمیّت نداشت، اما همین که وی توانست وجدان فرمانده کل سپاهیان امام حسن را بخرد، این توطئه ها رنگ دیگری به خود گرفت. معاویه نامه ای خطاب به عبیداللّٰه نوشت و در آن گفت:

حسن درباره صلح به من نامه نگاشته است و امر را به من تسلیم خواهد کرد پس اگر تو همین حالا در اطاعت من پای نهی، از فرماندهان من خواهی بود و گرنه دنباله رو من خواهی شد، و اگر تو سخن مرا همین الآن بپیذیری هزار هزار درهم به تو خواهم بخشید که نیمی از آن را در همین وقت و نیم دیگر را پس از آنکه به کوفه وارد شدم به تو خواهم داد.

در حقیقت معاویه در این نامه برای فریفتن عبیداللّٰه به سه ترفند متوسّل شد. نخست آنکه به وی گفت: که حسن به او درباره صلح نامه نگاشته است. این نخستین

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۱.

عاملی بود که عبیداللَّه را به لرزه در آورد. عبیداللَّه حتماً با خودش گفته است: اگر واقعاً چنین باشد پس چرا من شهرت و آوازه خویش را در تاریخ لکه دار کنم و بار سنگین خونهایی را که تحت فرماندهی من ریخته می شود، بر دوش گیرم.

ترفند دوم معاویه آن بود که وی گفت: متبوع باش. یعنی او را به دادن ریاست فریفت و بالاخره ترفند سوم آن بود که به وی وعده پاداش یک میلیون درهم داد و همین حیله اخیر توانست این شخص را، که امامش وی را به ملازمت عدل و مساوات حتّی در مورد فرو دست ترین مردم فرمان داده بود، از راه به در برد.

عبیداللَّه، فرمانده کل سپاه، بدون آنکه کسی را از تصمیم خود آگاه سازد به اردوگاه معاویه پیوست. صبحگاهان سپاه در پی جستجوی فرمانده خویش بر آمد تا به امامت وی نماز گزارند، امّا هر چه گشتند او را نیافتند. قیس، مرد شماره ۲ سپاه، برخاست و با مردم نماز صبح گذارد. آنگاه به خطبه ایستاد تا آرامشان کند ودلهای آنانرا قوت بخشد و گفت:

این (عبیداللَّه) و پدرش یک روز هم کاری صواب نکردند. پدر او عموی رسول خدا بود و همراه مشرکان در بدر حاضر شد تا با آن حضرت بجنگد. پس کعب بن عمرو انصاری او را اسیر کرد. او را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند و آن حضرت فدیه او را گرفت و آن را میان مسلمانان تقسیم کرد. و نیز علی علیه السلام، برادر او (عبداللَّه بن عبّاس) را بر منصب ولایت بصره گماشت، امّا او اموال آن شهر و اموال مسلمانان را دزدید و با آنها کنیزکان خرید و ادعا کرد که این اموال برای او حلال است و این یکی را هم علی علیه السلام بر ولایت یمن گماشت، امّا از بُسر بن ارطاه ترسید و فرزندانش را وانهاد و گریخت تا آنکه کشته شدند و اکنون نیز چنین کرده است. سپاه سخنان اورا تأیید کرد وگفتند که: حمد خدارا که اورا از میان ما خارج کرد.

امّا این لشکری که فرماندهش به اردوگاه معاویه پیوست، در وضعی نبود که بتواند در مقابل سپاه معاویه مقاومت کند. از این رو بیشتر افراد این سپاه پراکنده گشتند و تنها ۱ /۴ از آنها که شمارشان به چهار هزار نفر می رسید، باقی ماندند.

کم شدن این تعداد از سپاهیان، موجب پدید آمدن ضعف و نگرانی در افراد خط مقدّم و دیگر سپاهیانی شد که در مظلم ساباط جای گرفته بودند. یعنی جایی که امام و سپاه او اردو زده بودند سپاهی که تبلیغات معاویه در آن از طریق جاسوسانی که هر دم به آنجا گسیل می کرد،

ادامه داشت. برخی از سپاهیان حضرت به معاویه پیوستند و دسته ای دیگر به او نوشتند که اگر بخواهی می توانیم ایشان را دست بسته نزد تو آوریم و اگر بخواهی می توانیم، او را بکشیم.

بذل و بخششهای معاویه که غالباً افزون از صد هزار بود، برای افراد اختصاص داده می شد. او پیوسته به فرماندهان سپاه امام وعده ازدواج با دخترانش را می داد تا آنها را بفریبد و از امام جدا کند.

بدین گونه می توانیم عمق فشارهایی که امام را مجبور به پذیرش صلح کرد دریابیم.

امام حسن خطبه آتشینی برای یارانش که باطناً با معاویه سازش کرده بودند و مقدمه سپاه او را تشکیل می دادند، ایراد کرد. از خطبه ای که حضرت به فروشندگان وجدانهای خود ایراد فرمود پیداست که سپاهیان آن حضرت تا حد بسیار زیادی تحت تأثیر تبلیغات معاویه قرار داشتند تا آنجا که حتی به امام اصرار می کردند که از حقّ خود دست بکشد و با معاویه بیعت کند، امّا آن حضرت تن به این کار نمی داد.

همچنین از این خطبه معلوم می شود که یکی از سرشناسان سپاه آن حضرت در اندیشه ترور وی بوده است چنان که پیش از این دوست دیگرش، امام علی علیه السلام را به قتل رسانیده بود.

از تمام اینها گذشته، شرایط به گونه ای بود که امام حسن را به انعقاد صلح با معاویه، آن هم با ضرب الاجلی که خود معین کرده بود، سوق می داد، بنابر این امام علیه السلام نامه ای در مورد صلح به معاویه نگاشت یا بنابر قول دیگر، معاویه نامه ای در این باره به حضرت نوشت. هر دو طرف پس از آنکه در مورد بندهای این صلح نامه به توافق رسیدند، بدان رضایت دادند. در واقع امضای این صلح نامه به امام جز خیر و نیکی و بر امّت جز صلاح باز نمی گرداند.

هر زمان که به خطبه های امام حسن که پس از انعقاد صلح بر اصحابی که به این صلح اعتراض داشتند ایراد فرمودند توجه شود درمی یابیم که انعقاد این صلح تا چه اندازه تحت تأثیر شرایط دشواری بوده که هر لحظه فتنه ای از پس فتنه ای بر می خاسته است. از جمله آنکه آن حضرت خطاب به یکی از آنان می فرماید:

«من خوار کننده مؤمنان نیستم، بلکه سرفراز کننده ایشانم. من هنگامی که سستی و کراهت اصحابم را برای جنگیدن مشاهده کردم، تصمیم به انعقاد صلح گرفتم و یگانه مقصودم از آن، جلوگیری از کشتار شما بود».

آن حضرت در جای دیگری خطاب به یکی از خوارج که دشمنی آنان نسبت به امام حسن و شیعیانش کمتر از دشمنی معاویه و یارانش بآن حضرت نبود، در همین باره می فرماید:

«وای بر تو ای خارجی! اینسان قضاوت مکن آنچه مرا بدین کار وادار ساخت قتل پدرم به دست شما و طعنه هایتان به من و یغماگری شما علیه من بود. شما هنگامی که به صفیّن روانه شدید دینتان پیشاپیش دنیایتان بود و امروز چنان گشته اید که دنیایتان فراروی دینتان است. وای بر تو ای خارجی! کوفیان مردمی هستند که نمی توان به آنان اطمینان کرد، وهیچکس جز ذلیلان به آنان عزیز نشدند. هیچ یک از آنان با رأی دیگری موافقت نمی کند. پدرم به خاطر آنان متحمّل مشکلات بسیار و حوادث تلخی شد.

سرزمین آنان زودتر از دیگر جاها رو به ویرانی می گذارد و مردم آن کسانی هستند که دینشان پراکنده شد و خود گروه گروه شدند». (۱)

با توجه به این عوامل و نیز علل و اسباب دیگر، امام علیه السلام با معاویه تن به صلح داد و این عهدنامه را با وی منعقد کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

«این پیمان نامه ای است که حسن بن علی بن ابی طالب با معاویه بن ابی سفیان منعقد کرده است.

وی با معاویه مصالحه می کند که حکومت را با شرایط زیر بدو واگذارد:

۱- معاویه در میان مردم به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سیره جانشینان صالح او حکومت کند.

۲- معاویه بن ابی سفیان نمی تواند پس از خود جانشینی برای حکومت تعیین کند، بلکه پس از وی حسن و پس از او حسین باید بر مردم حکومت کنند.

۳- مردم در هر جا که باشند، در شام یا عراق یا حجاز و یا یمن باید در امان

۱- (۱) تذکره الخواص، ص ۲۰۷.

باشند.

۴- یاران و پیروان علی و نیز زنان و فرزندانشان باید در امان باشند و معاویه باید در این خصوص سوگند یاد کند و پیمان دهد. اگر بنده ای به خداوند سوگند بخورد و سپس به عهد خود و آنچه گفته است وفادار بماند، خداوند بر او خرده نگیرد.

۵- معاویه نباید علیه حسن بن علی و برادرش حسین و نیز دیگر افراد خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در نهان و آشکار دست به توطئها بزند یا آنها را در هر کجا که باشند به هراس اندازد.

فلان بن فلان متعهّد رعایت موارد این صلح نامه می گردد، وخداوند بهترین کسی است که به شهادت گرفته میشود». (۱)

محل عقد این صلح نامه در مسکن ساباط بوده است، جایی نزدیک بغداد امروزی که سپاه امام حسن علیه السلام در آنجا اردو زده بود، چون کار انعقاد صلح نامه به پایان رسید، امام حسن به همراه یارانش به کوفه بازگشت.

استراتژی صلح در نظر امام مجتبی

باید پذیرفت که ابو محمّد امام حسن مجتبی علیه السلام با قبول این صلح نامه که برخی از دوستانش آن را موجب ذلّت و دشمنانش آن را اقدامی از روی ترس و تسلیم طلبی خوانده اند، فداکاری بزرگی از خود نشان داد. امضای این صلح نامه یکی از پرشکوهترین جلوه های پیروزی بر خود و مقاومت در برابر طوفانهای هوا و هوس و احساس مسئولیّت در مقابل ریختن خونهای مسلمانان و به حقیقت پیوستن این سخن راست و تصدیق شده پیامبر بزرگوار بوده است که فرمود:

«این پسرم (امام حسن) سرور است و شاید خداوند به وسیله او میان دو گروه از مسلمانان اصلاح کند». (۲)

اگر امام حسن پیشوای صلاح و راستی و الگوی فداکاری و مجمع کرامتها و بزرگواریها و در نهایت امام مؤیَّد به غیب نمی بود، از اینکه می دید معاویه، یعنی همان

۱- (۱) این پیمان نامه را علامه باقر شریف قرشی از فصول المهمه، ص ۴۵ و کشف الغمّه، ص ۱۷۰ و بحار الانوار ج ۱۰، ص ۱۱۵ و .. نقل کرده و گفته است: آنچه گفته شد بهترین صورت است که از این پیمان نامه نقل شده و به خوبی مبین کیفیت صلح است.

۲- (۲) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۸.

کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره او فرموده بود: «چون معاویه را بر منبر من دیدید بکشیدش و (اگر چه) هرگز چنین نمی کنید»، بر اریکه حکومت می نشیند، روح پاکش دچار آشوب و اضطراب می گشت.

اگر قلب بزرگ او به پروردگارش متصل نمی بود، هر آینه دل شکسته و رنجیده خاطر می شد ودق میکرد. چرا که به چشم خود می دید که مسلمانان دو باره به قهقرا می روند و ستاره «جاهلیّت جدید» از نو درخشش پیدا کرده است.

اگر بردباری عظیم او که بر جوشیده از قوت ایمان وی به خدا و تسلیم در برابر قضای او نمی بود، هرگز در مقابل معاویه از خود شکیبایی نشان نمی داد. معاویه بر منبر رسول خدا می نشست و منشور رسالت را پاره می کرد و به بزرگترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، دشنام و ناسزا می گفت.

آری امام حسن آخرت را بر دنیا ترجیح داد و به خاطر موارد زیر پذیرای صلح گردید:

۱- اهل بیت علیهم السلام به حکومت به عنوان وسیله ای برای تحقّق بخشیدن به ارزشهای مکتب می نگریستند. بنابر این هنگامی که مردم از دین راستین منحرف شوند و طبقات فاسد بر جامعه مسلّط گردند و بخواهند از دین به عنوان ابزاری در خدمت منافع نا مشروع خود بهره گیرند، پس حکومت وحکمران به جهنم برود .. تا مشعل مکتب فروزان بماند، وتمامی امکانات برای اصلاح جامعه و با هر وسیله ای بکار گرفته شود.

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره شیوه حکومت می فرماید:

«به خدا سوگند، معاویه از من زیرک تر و باهوش تر نیست، امّا او خیانت پیشه می کند و (در راه حکومت) مرتکب گناه می شود و اگر خیانت منفور نمی بود من خود زیرک ترین مردمان بودم، ولی هر خیانتی گناه و هر گناهی کفر است و هر خیانت پیشه ای را روز قیامت پرچمی است که بدان شناخته می شود. به خدا سوگند که من با نیرنگ فریفته نمی شوم و سختیها مرا دچار ضعف و سستی نمی کند». (۱)

ص: ۴۲

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰ (طبع صبحی صالح).

همچنین از ابن عبّاس روایت شده است که گفت:

«در ذی قار بر امیرمؤمنان علیه السلام وارد شدم. او داشت، کفش خود را وصله می کرد. پس به من گفت: قیمت این کفش چند است؟ گفتم: قیمتی ندارد. فرمود: به خدا سوگند این کفش در نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است مگر آنکه حقّی را بر پای دارم یا از باطلی جلوگیری کنم». (۱)

۲- امام حسن در زمانی می زیست که روح ایمان در نزد مردم و به ویژه در قبایل عربی که به خارج از حجاز رفته و در سرزمینهای پر خیر و برکت پراکنده شده بودند، به غایت تنزّل یافته بود. این قبایل رسالت خود را یا فراموش کرده و یا هاله ای بی رمق از آن را نگه داشته بودند.

«کوفه الجند» که در روزگار خلیفه دوّم ساخته شد تا حامی سپاه و مرکزی برای فتوحات شرقی مسلمانان باشد به صورت مرکز کشمکشهای قبایل و لشکرکشیهای فاسد در آمده. هر کس که بیشتر می داد مردم جذب او می شدند.

البته در این میان، قبایل دیگری نیز بودند که از اسلام و حقّ و خط مشی انقلابی اهل بیت دفاع می کردند. امّا بیشتر قبایلی که در این سرزمین می زیستند در پی رسیدن به مال و ثروت بودند تا آنجا که از پیرامون رهبری شرعی پراکنده گشتند و همین که دانستند معاویه اموال مسلمانان را بی هیچ حساب و کتابی به این و آن می بخشد، با گردن کشان شامی بنای نامه نگاری نهادند. برای همین است که شما می بینید حتّی پسر عموی امام حسن علیه السلام که فرماندهی سپاه آن حضرت را نیز بر عهده داشت، به طمع رسیدن به بیش از یک میلیون درهم، حضرت را وامی گذارد و به معاویه می پیوندد.

همچنین می بینیم که کوفه بار دیگر به امام به حقّ خود، یعنی حسین بن علی علیه السلام، که پسر عمویش مسلم بن عقیل را به سوی آنان روانه می کند، پشت می کند.

چرا که ابن زیاد به کوفه گسیل می شود و به آنان قول می دهد که به سهم هر یک «ده تا» بیفزاید. کوفیان نیز با شنیدن این وعده به ابن زیاد ملحق می شوند و در زیر پرچم او سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را به فجیع ترین وضع می کشند و اصلًا از ابن زیاد نمی پرسند که منظورش از «ده» چیست. بعداً معلوم می شود که منظور ابن زیاد از ده فقط ده دانه خرما بوده است!! چه بسا کوفیان به خود وعده می داده اند که حتماً

۱- (۲) همان مأخذ، ص ۷۶.

منظور از ده، ده دینار بوده است!

کوفیان از جنگ خسته شده بودند و به زندگی راحت و آسوده می اندیشیدند. واهل بصیرت که پیرامون حضرت امیر علیه السلام گردآمده بودند واز ایشان دفاع میکردند و روز قیامت را به مردم تذکر می دادند و فضایل امام به حقّ خود را برای آنان باز می گفتند، در میان آنان حضور نداشتند. دیگر عمار یاسر، که در روز صفیّن فریاد می زد «پیش به سوی بهشت» در کوفه نبود. دیگر مالک اشتر آن یار دلاور و پیشگام و فرمانده جنگی زیرک امیرمؤمنان در میان کوفیان حضور نداشت. مردی چون «ابن التیهان» که امیرمؤمنان او را برادر خود می دانست و در غیابش آه حسرت سر می داد، بین کوفیان نبود. دیگر هیچ نشانی از یاران آگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، که به آنها اعتماد می کرد و در اداره جنگها از ایشان کمک می گرفت، در جامعه کوفه دیده نمی شد ....

دفتر زندگی درد آلود امام علی، آن قهرمان پیشگام جنگها، نیز به تیغ خیانت بسته شده بود. مگر او نبود که اندکی پیش از شهادتش بر فراز منبر رفت و قرآنی بالای سرش باز کرد و خطاب به پروردگارش گفت:

«چه چیزی تیره روزترین شما را از کشتن من مانع می شود؟! خدایا! من اینان را خسته کردم و اینان نیز مرا به ستوه آورده اند. پس ایشان را از من و مرا از ایشان آسوده گردان». (۱)

این در حالی است که علی علیه السلام اندکی پیش از شهادت، سپاهی برای نبرد با معاویه بسیج کرده بود و این همان سپاهی بود که پس از وی فرزندش امام حسن فرماندهی آن را عهده دار شد، امّا تضعیف اراده سپاهیان و اختلاف نظر آنان و نیز خیانت فرماندهان سپاه موجب شکست سپاه حضرت شد. به طوری که می توان گفت که اگر همین عوامل در زمان حیات حضرت علی نیز رخ می داد او را نیز با شکست مواجه می کرد.

امّا تقدیر آن بود که امیرمؤمنان به شهادت رسد و صلح به دست فرزند بزرگوارش که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود. خداوند به وسیله او میان دو گروه از امّتش اصلاح بر قرار می کند، امضا شود.

در حدیثی از حارث همدانی آمده است که گفت:

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۶.

چون امیرمؤمنان شهید شد، مردم نزد امام حسن آمدند و گفتند: تو جانشین پدرت و وصیّ اویی و ما گوش به فرمان تو هستیم. پس بر ما حکومت کن. امام حسن به آنان گفت:

«به خدای سوگند که دروغ می گویید. شما به کسی که بهتر از من بود وفا نکردید آنگاه چگونه به من وفادار خواهید ماند؟ و چگونه من به شما اطمینان کنم در حالی که به شما اعتماد ندارم؟ اگر راست می گویید قرار من و شما اردوگاه مداین باشد، آنجا وفاداری نشان دهید». (۱) امام حسن علیه السلام در چنین شرایط دشواری چه می توانست بکند؟ آیا با سپاهیان خود باید مانند معاویه رفتار می کرد، اموال مسلمانان را به آنها بذل و بخشش می کرد و هر کس را که از خود گریزان دید با عسل زهر آلود از میان می برد، یا آنکه روش پدرش را پیش می گرفت هر چند که این امر حکومت او را با سختیها و دشواریها مواجه سازد؟

آن حضرت از حکومت دست شست، چرا که پی برد که حکومت نمی تواند وسیله ای پاک برای تحقّق بخشیدن به اهداف و ارزشهای رسالت باشد. او وسیله ای بهتر از حکومت یافت و آن پیوستن به صفوف مخالفان و دمیدن دوباره روح مکتب در امّت از طریق پرورش رهبران و نشر افکار و رهبری مؤمنان راستین مخالف با حکومت و توسعه مبارزه مخالفان بود.

۳- شرطهای صلح نامه ای که امام علیه السلام بر معاویه املا کرد و آنها را معیار سلامت حکومت دانست خود گواه آن است که آن حضرت در اندیشه طرح نقشه ای برای رویارویی با اوضاع فاسد بوده است، امّا با به کارگیری وسایل دیگری جز ابزار حکومت. در برخی از موارد این صلح نامه آمده است:

۱- معاویه باید به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و روش جانشینان صالح آن حضرت حکومت کند.

۲- معاویه بن ابی سفیان نباید کسی را پس از خود به عنوان جانشین معرفی و تعیین کند، بلکه تعیین خلیفه پس از وی بر عهده شورای مسلمانان است.

۳- مردم در هر کجا که باشند یا در شام و یا در عراق یا در حجاز و یا در یمن باید

۱- (۲) همان مأخذ، ج ۴۴، ص ۴۳.

در امن و امان به سر برند.

۴- یاران و پیروان علی و اموال و زنان و فرزندانشان باید از هرگونه تعرض مصون باشند.

۵- معاویه نباید علیه حسن بن علی و برادرش حسین و نیز دیگر افراد خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در نهان و آشکار دست به توطئه بزنند و یا آنها را در هر کجا که باشند به هراس اندازد. (۱)

نگاهی گذرا به این شرطها ما را بدین نکته رهنمون می کند که این صلح نامه در برگیرنده مهم ترین قانونهای حکومتی اسلام اعم از قانونی بودن حکومت بر طبق کتاب و سنّت و شورایی بودن حکومت می باشد. بنابر این شرطها، معاویه مسؤول برقراری امنیّت برای مردم و بویژه رهبری مخالفان یعنی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

معاویه نیز این شرطها را به عنوان اساس حکومت در نزد مردم پذیرفت. امام علیه السلام نیز بدین وسیله مهمترین راه را برای نمایاندن حقیقت معاویه و آگاه کردن اندیشمندان و دیندارانی که بر برخی از شرطهای این صلح نامه مخالفت می کردند، انتخاب کرد.

امام حسن برای قانع کردن گروهی از مسلمانان به صلح با معاویه، رنج فراوانی متحمّل شد، زیرا جانها در اشتیاق نبرد با معاویه می سوخت و همین امر موجب می شد که آنان بیعت با وی را خوشایند ندانند. افزون بر اینکه ساده لوحان خوارج عقیده داشتند که هر کس حکومت را به معاویه بسپارد به کفر گراییده است و حتّی نسبت به آن حضرت گفتند: «به خدا سوگند این مرد کافر شده است»! (۲)

امام حسن علیه السلام پس از انعقاد صلح نامه با معاویه برای مردم سخنانی ایراد کرد و گفت:

«ای مردم! اگر شما در تمام دنیا در پی مردی بگردید که جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، جز من و برادرم کسی را نمی یابید. معاویه بر سر حقّی با من به منازعه برخاست که ازآنِ من بود، امّا به خاطر صلاح امّت و جلوگیری از خونریزی آن را بدو واگذاردم و شما با من بیعت کردید که با کسی که من آشتی کنم شما نیز آشتی

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۶۵.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۴۷.

جویید و من چنین صلاح دیدم که با معاویه صلح کنم تا آنچه کردم خود حجّتی باشد بر کسی که این امر را آرزو می کرد و من می دانم، شاید آزمونی باشد و متاعی برای مدتی چند». (۱)

با این وجود حتّی برخی از اصحاب بزرگ آن حضرت نیز بر وی اعتراض کردند. حجر بن عدّی با او گفت: «به خدا قسم دوست داشتم که تو در این روز وفات می یافتی و ما نیز با تو می مردیم و چنین روزی را نمی دیدم. ما بازگشتیم در حالی که مجبور به پذیرش آنچه دوست نداشتیم شدیم و آنان بدانچه دوست می داشتند، شادمان و خوشحال بازگشتند».

به نظر می رسد که امام مایل نبود در مقابل دیگران به سخن حجر پاسخ گوید، امّا همین که با او خلوت کرد، فرمود:

«ای حجرا من سخن تو را در مجلس معاویه شنیدم. هر کسی، آنچه را که تو دوست می داری دوست ندارد و رای او همانند رای تو نیست. من جز برای ابقای شما تن به چنین کاری ندادم و خداوند متعال هر روز دست اندکار امری است». (۲)

سفیان نیز که یکی از پیروان امیرمؤمنان و امام حسن علیه السلام بود، نزد امام حسن آمد، عدّه ای در محضر امام مجتبی حضور داشتند. سفیان خطاب به امام گفت:

سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان!

امام پاسخ داد: سلام بر تو ای سفیان. سفیان در ادامه روایت گوید: از مرکوبم پایین جستم و آن را بستم و سپس به خدمت امام حسن علیه السلام رسیدم آن حضرت پرسید:

ای سفیان چه گفتی؟

گفتم: سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان. پدر و مادرم به فدایت، به خدا سوگند تو وقتی با این عصیانگر (معاویه) بیعت کردی و حکومت را به این ملعون، فرزند آن زن جگر خواره تسلیم نمودی ما را سر افکنده ساختی، حال آنکه صد هزار نفر در اختیار تو هستند که حاضرند در برابرت بمیرند و خداوند کار حکومت را به تو وانهاده است. امام

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۵۶ به بعد.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۵۷.

حسن در پاسخ گفت:

«ای سفیان! ما اهل بیت، هر گاه به حقّ پی بریم بدان تمسک کنیم. من از علی علیه السلام شنیدم که می گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: روزها و شبها سپری نشود تا آنکه کار این امّت بر مردی که سرینی پهن و گلویی گشاده دارد و هرچه می خورد سیر نمی شود، جمع آید. خداوند به او نمی نگرد و نمی میرد مگر آنکه هیچ پوزش خواهی در آسمان و هیچ یاوری در زمین ندارد. این مرد همان معاویه است و من می دانم که خداوند خود تمام کننده کار خویش است».

سپس مؤذن بانگ برداشت و ما به طرف کسی که شیر شترش را می دوشید، رفتیم، آن حضرت کاسه ای گرفت و همان طور ایستاده نوشید و سپس مرا نیز از آن نوشانید و با هم به سوی مسجد رفتیم. آن حضرت به من فرمود:

«ای سفیان چه شد که آمدی؟ گفتم: به خدایی که محمّد را به هدایت و دین حق مبعوث کرد، محبّت شما موجب شد تا بیایم. فرمود: پس مژده باد بر تو ای سفیان که من از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: اهل بیت من و دوستدارانشان مانند این دو (انگشتان سبابه خود را نشان داد) یا این دو (انگشتان سبابه و انگشت وسط خود را نشان داد) بر حوض، بر من وارد می شوند. در حالی که یکی از آن دو بر دیگری برتری دارد. شاد باش ای سفیان که دنیا نیکوکار و گنهکار را در بر می گیرد تا آنکه خداوند پیشوایی حقّ از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را مبعوث کند».

گاهی اوقات حتّی امام حسن علیه السلام، اصحاب خود را به بیعت با معاویه فرمان می داد. از جمله روزی قیس بن سعد بن عباده انصاری، رئیس «شرطه الخمیس»، که به وسیله امام علی بنیان نهاده شده بود، بر معاویه داخل شد. معاویه به او گفت: بیعت کن. قیس به امام حسن نگریست و پرسید: ای ابو محمّد! آیا بیعت کنم؟ معاویه گفت: آیا دست بردار نیستی؟ به خدا سوگند من .. (۱)

قیس گفت: هیچ کاری نمی توانی بکنی به خدا قسم اگر بخواهم می توانم نقض بیعت کنم.

۱- (۱) به نظر می رسد که معاویه قصد تهدید قیس را داشته، امّا سکوت کرده است.

آنگاه امام حسن علیه السلام به سوی قیس رفت و به او گفت: قیس بیعت کن. قیس نیز از گفته امام اطاعت کرد. (۱)

۱- (۲) بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۶۲.

موضع گیریهای تابناک

امام میوه های صلح را می چیند

هدف اصلی امام حسن از انعقاد صلح با معاویه در واقع افشا کردن ماهیّت آن مرد نیرنگ باز و نابود کردن حکومت استوار شده بر ارزشهای جاهلی او بود. امام حسن علیه السلام می خواست از نو صفوف مخالفان را نظم بخشد و از هر فرصتی برای برانگیختن روح ایمان و تقوا در مردم بهره برداری کند.

در زیر به برخی از موضعگیریهای درخشان آن امام در مقابل معاویه خواهیم پرداخت.

در واقع این موضعگیریها، تاج و تخت معاویه را می لرزاند و روش مقاومت را به مخالفان حکومت می آموخت:

الف- اندکی پس از برقراری صلح، معاویه برای ایراد سخنرانی بر منبر نشست و گفت:

حسن بن علی مرا شایسته خلافت تشخیص داد و خود را سزاوار این امر ندانست.

امام حسن علیه السلام نیز در آن مجلس حضور داشت و یک پله پایین تر از معاویه نشسته بود. چون سخنان معاویه به پایان رسید، آن حضرت برخاست و خدای را بدانچه شایسته بود، ستود و آنگاه از روز مباهله یاد کرد و فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خلایق، پدرم و از فرزندان من و برادرم و از زنان مادرم را بیاورد. (۱) ما اهل و دودمان او هستیم. او از ماست و ما از اوییم. و چون آیه تطهیر (۲) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در زیر عبای خیبری ام سلمه (رض) گرد آورد و آنگاه

ص: ۵۳

۱- (۱) سوره آل عمران، آیه ۶۱: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِمَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ.

۲- (۲) سوره احزاب، آیه ۳۳: إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.

فرمود: بـار خـدایا! اینـان اهـل بیت و دودمـان منـد. پس پلیـدی را از ایشان بزدای و آنها را پاک کن. در زیر این عبا جز من و برادر و پدرم و مادرم کس دیگری نبود و در مسـجد هیچ کسـی اجازه جنب شدن نداشت و هیچ کس را حقّ به دنیا آمدن در آن نبود مگر پیامبر صـلی الله علیه و آله و پدرم و این کرامتی بود از جانب خداوند به ما و شما خود جایگاه ما را در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده بودید.

همچنین آن حضـرت فرمان داد تا درهایی را که به روی مسجد گشوده می شد ببندند مگر درب خانه ما را. برخی در این باره از حضـرتش پرسش کردند و وی فرمود: من از جانب خود نمی گویم که کدام در را ببندید و کدام را بگشایید، بلکه خداوند به بستن و گشودن این درها فرمان داده است.

اینک معاویه پنداشـته است که من او را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن ندانسته ام. او دروغ می گوید. ما در کتاب خـدا و بر زبـان پیامبرش نسبت به مردمان اولی هستیم. اهل بیت همواره و از زمانی که خداونـد، پیامبرش را به سوی خود برد، زیر سـتم بوده انـد. پس خداونـد میـان مـا و کسانی که حقّ ما را به سـتم گرفته و بر گردن ما بالا رفته انـد و مردم را بر ضـدّ ما شورانـده و سـهم ما را از «فی ء» (۱) بازداشـته و مـادر مـا را از حقّی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برای او قرار داده بود، محروم کرده اند، داوری فرماید.

به خـدا سوگنـد یاد می کنم که اگر مردم به هنگامی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله آنان را ترک گفت با پدرم بیعت می کردنـد، همانـا آسـمان بـاران رحمتش را بر آنان فرو می باریـد و زمین برکتش را از آنان دریغ نمی داشت. وتو ای معاویه! در این خلافت طمع نمی کردی. چون این خلافت از جایگاه اصـلی خود برون آمد، قریش بر سـر آن جدال کردند و آزادشدگان (طلقاء) و فرزندان آنان، یعنی تو و یارانت، در آن طمع کردید. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کار هیچ امّتی تباه نشد مگر آنکه مردی در میان آنان به حکومت رسید که عالمتر از او نیز یافت می شد، امّا وی آن امّت را به درجات پست تر سوق می دهـد تا بـدانجایی رسـند که از آن گریخته بودند. بنی اسـرائیل با آنکه می دانسـتند هارون جانشـین موسـی است، امّا او را رها کردند و پیرو سامری شدند. این امّت نیز پدر مرا وانهادند و با دیگری دست بیعت دادند. حال آنکه خود از رسول خدا صـلی الله علیه و آله شـنیده بودند که به پدرم می فرمود: «تو نسـبت به من همچون هارونی نسبت به موسی، جز آنکه پیامبر

ص: ۵۴

۱- (۳) به سرزمینهایی که بدون جنگ جزو قلمروی اسلام قرار گرفت «فی ء» گفته می شود.

نیستی». اینان خود دیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم را در روز غدیر خم منصوب کرد و بدیشان فرمود که شاهدان، غایبان را از این موضوع آگاه سازند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خویش گریخت در حالی که آنان را به خدای تعالی می خواند تا آنکه در غاری وارد شد و اگر یاورانی می یافت هرگز نمی گریخت و هنگامی که آنانرا دعوت کرد، پدرم دستش را در دست پیامبر نهاد و به فریاد او رسید به هنگامی که فریاد رسی نداشت. پس خداوند هارون را در گشایشی، قرار داد در زمانی که او را ناتوان گرفتند و نزدیک بود بکشندش و خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را در گشایشی قرار داد. هنگامی که وی به غار قدم نهاد و یارانی نیافت و پدرم و من نیز در گشایشی از خدای هستیم به هنگامی که این امّت ما را تنها و بی یاور گذارد و با تو بیعت کرد. ای معاویه: آنچه گفتم تماماً نمونه ها و سنّت ها بود که یکی از پس دیگری روی می دهد. ای مردم! به راستی که اگر شما بین مشرق و مغرب جهان را بکاوید که مردی را بیابید که زاده پیامبری باشد، به جز من و برادرم کس دیگری را نمی یابید و من با این (معاویه) بیعت کردم و اگر چه می دانم که این آزمونی است برای شما و متاعی است تا روزگاری چند». (۱)

ب- یک بار دیگر معاویه بر فراز منبر رفت و به امیرمؤمنان علیه السلام ناسزا گفت. امام حسن که در آن مجلس حضور داشت. با معاویه به مجادله پرداخت و او را در برابر دیدگان مردم رسوا کرد. در این باره در روایت آمده است:

«پس از آنکه پیمان نامه صلح امضا شد، معاویه به کوفه رفت و چند روزی در آنجا اقامت گزید. چون کار بیعت با وی به پایان رسید برای مردم به سخنرانی ایستاد و از امیرمؤمنان علی یاد کرد و به او و سپس به امام حسن ناسزا گفت. حسن و حسین علیهما السلام در آن مجلس حضور داشتند. پس حسین برخاست تا سخنان معاویه را پاسخ گوید، امام حسن دست او را گرفت و بر جایش نشاند و سپس خود برخاست و فرمود: ای کسی که از علی یاد می کنی. من حسن هستم و علی پدر من است و تو معاویه ای و پدرت صخر است. مادر من فاطمه و مادر تو هند است و پدر بزرگ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیای تو حرب است و مادر بزرگ من خدیجه و مادر بزرگ تو قتیله است. پس لعنت خدای بر

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۲- ۶۴.

گمنام ترین، پست نژادترین و بـد قوم ترین و دیرینه ترین کافر و منافق ما باد! عـدّه ای از کسانی که در مسـجد حضور داشـتند در پی این دعا گفتند: آمین آمین». (۱)

ج- در شـام، جـایی که معـاویه بیست سـال پایگـاه خلافتش را در آنجا نهاده بود و دروغهای جدیـدی بر اسـلام می بست، به طوری که نزدیـک بود تا آیین تازه ای به وجود آورد، امام حسن مجتبی به مخالفت با نظام فاسـد او برخاست و اعلام کرد که من و خط سیرم، برای رهبری مسلمانان بهتر و شایسته تر می باشیم. تاریخ این حادثه را چنین بازگو می کند:

روایت کرده انـد که عمرو بن عـاص به معاویه گفت: حسن بن علی مردی ناتوان و عاجز است و چون بر فراز منبر رود و مردم به او بنگرنـد خجـل می شود و از گفتن باز می مانـد. ای کاش به او اجازه سـخن دهی. پس معاویه به امام حسن گفت: ای ابو محمّد! ای کاش بر منبر می نشستی و ما را اندرز می گفتی!

امام برخاست و ستایش خدای را به جا آورد و بر او درود فرستاد. و سپس فرمود:

«هر که مرا می شناسد، می داند که کیستم و آنکه مرا نمی شناسد بداند که من حسن پسر علی و پسر بانوی زنان، فاطمه دخت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله هسـتم. من فرزنـد رسول خـدایم، من فرزند چراغ تابانم، من فرزند مژده بخش و بیم دهنده ام، من فرزنـد کسـی هسـتم که به رحمت برای جهانیان مبعوث شد. فرزند آن کس که به سوی جن و انس مبعوث شد منم، فرزند بهترین خلق خـدا پس از رسول خـدا. منم، فرزنـد صاحب فضایل منم، فرزنـد صاحب معجزات و دلایل، منم فرزند امیرمؤمنان، منم کسی که از رسیدن به حقش بازداشته شده، منم یکی از دو سرور جوانان بهشتی. منم فرزند رکن و مقام، منم فرزند مکّه و منی، منم فرزنـد مشـعر و عرفـات». معاویه از شـنیدن این سـخنان به خشم آمـد و گفت: دست از این سـخنان بردار و برای ما از خرمـای تـازه بگو. امـام علیه السـلام در پاسـخ او فرمود: بـاد آن را آبسـتن کنـد و گرمـا آن را بـپزد و خنکی شب خوشـبویش گرداند.

آنگاه دنبال سخن خود را گرفت و ادامه داد:

«منم فرزند شفیع مطاع، منم فرزند کسی که قریش در برابرش تسلیم شدند. منم

۱- (۲) همان مأخذ، ص ۴۹.

فرزند پیشوای مردم و فرزند محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله».

معاویه ترسید که مردم با شنیدن این سخنان، به آن حضرت متمایل شوند، از این رو گفت: ای ابو محمّد! پایین بیا. آنچه گفتی کافی است.

امام حسن از منبر پایین آمد. معاویه به او گفت: فکر کردی در آینده خلیفه خواهی شد؟ تو را با خلافت چکار؟! امام حسن به او فرمود:

«خلیفه کسی است که بر طبق کتاب خدا و سنّت رسول خدا رفتار کند نه کسی که با زور خلیفه شود و سنّت رسول را تعطیل کند و دنیا را پدر و مادر خود گیرد و حکومتی را صاحب شود که اندکی از آن کام جوید و سپس لذّتش تمام شود و رنج و دردش باقی بماند».

آنگاه امام حسن ساعتی خاموش ماند و سپس پیراهنش را تکاند و برخاست که برود، امّا عمرو بن عاص به وی گفت: بنشین، من از تو پرسشهایی دارم.

امام فرمود: هر چه می خواهی بپرس. عمرو پرسید: مرا از معانی کرم و یاری و مروّت آگاه گردان. پس امام حسن فرمود:

«کرم، اقدام به نیکی و بخشش پیش از درخواست است. یاری دفاع از ناموس و بردباری در هنگام سختیهاست و مروّت آن است که مرد دین خود را حفظ کند و نفس خود را از پلیدیها دور دارد و حقوقی را که بر گردن دارد ادا کند و با بانگ رسا سلام گوید».

همین که امام حسن علیه السلام بیرون رفت، معاویه عمرو را به باد نکوهش گرفت و گفت:

شامیان را فاسد کردی. عمرو گفت: دست نگه دار. شامیان تو را به خاطر دین و ایمانت دوست ندارند، بلکه تو را به خاطر دنیا دوست دارند تا نصیبی از تو بدانها برسد. شمشیر و پول هم که در دست توست، بنابر این سخن حسن چندان تأثیری در آنها ندارد. (۱)

حرکت به سوی مدینه

امام حسن مجتبی چند ماهی در کوفه اقامت گزید و سپس از آن دیار رخت برکشید. با رفتن امام از کوفه، خیر نیز از آن شهر کوچ کرد. در همان روزهایی که آن

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۸- ۹۰.

حضرت از کوفه بیرون رفت، طاعون سختی در آن شهر شیوع یافت و شمار بسیاری از کوفیان و حتّی والی آن شهر، ولید بن مغیره، در اثر ابتلا به بیماری طاعون از دنیا رفتند.

چون امام حسن علیه السلام به مدینه رسید، مردم مدینه به گرمی از آن حضرت استقبال کردند.

امام در آن دیار بر ضدّ معاویه و توطئه هایش علیه مسلمانان، به جنگ سرد متوسّل شد. تا آنجا که پس از یک سال به شام، پایتخت خلافت اسلامی در آن روز رفت و در آنجا مردم را به نهضتی که برای به ثمر رساندن آن خلق شده و برای آن قیام کرده و با آن زندگی کرده بود، یعنی احقاق حقّ و نابودی باطل، دعوت کرد.

امام حسن در این مسافرت تبلیغی به مردم شام تفهیم کرد که معاویه با این تبلیغات گمراه کننده، برای خلافت و رهبری مسلمانان شایستگی ندارد و می خواهد مردم را به همان جاهلیّت روزگار پدرش باز گرداند و مردم را به بندگی بکشاند و خون آنان را بمکد و برای او مهم نیست که مردم پس از این، نیکبخت شوند یا تیره روز.

از این رو شگفت آور نیست اگر می بینیم تمام کسانی که گرد معاویه را می گرفتند و از اندیشه های او هوادرای می کردند و جان خود را در گرو دعوت او می گذاشتند، همه از کسانی بودند که پیش از این خود یا خانواده شان به گرد ابوسفیان جمع می آمدند و از اندیشه های او دفاع می کردند، زیرا معاویه در حقیقت رهبری حزب اموی را بر عهده داشت که پیش از وی پدرش، ابوسفیان، آن را با همان مفاهیم و عادت و رفتار هدایت می کرد.

همچنین نباید در شگفت شویم هنگامی که می بینیم یاران امام حسن کسانی هستند که پیش از این با ابوسفیان و حزبش سر ستیز داشتند و از ارزشهای مکتب دفاع می کردند.

در واقع حرکت معاویه، واکنش جاهلانه ای بود بر ضدّ انتشار مکتب اسلام واین حرکت با روم پیوندی کامل داشت.

معاویه بر کسانی مانند عمرو بن عاص، زیاد بن ابیه، عتبه بن ابوسفیان، مغیره بن شعبه و افراد دیگری همانند آنها که چهره هایشان یا چهره های قبایلشان در جنگهای بدر و خندق بر ما آشکار می شود، تکیه کامل داشت. او همچنین بر نصارا که نیرویی متنابهی در حکومت اموی برای خود دست و پا کرده بودند، متّکی بود.

ص: ۵۸

او هر شب، مجمعی تشکیل می داد وعدّه ای اخبار جنگهای گذشته را، بویژه تجارب روم در جنگهای سیاسی را، بر او می خواندند و وی در جنگهای سیاسی خود شیوه های آنان را به کار می بست.

از اینجا در می یابیم که جنگ میان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب یا فرزندش امام حسن با معاویه، تنها بر سر حکومت یا جنگ میان دو حزب در محدوده مملکت اسلامی نبوده است بلکه این جنگ را باید جدالی آشکار میان کفر که به گونه ای خزنده در پیش روی بود، و اسلام ناب قلمداد کرد. از همین روست که امام حسن برای رویارویی در این جنگ، شیوه ای مخصوص به کار می گیرد. او با مسافرت به شام، پایتخت خلافت معاویه، تصمیم می گیرد دعوت خود را آشکارا مطرح کند. وی برای آن که حقّ را استوار دارد، جان خود را در راه آن گذارد و طبیعی بود که شامیان به او که رهبری مخالفان حکومت آنان و نیز رهبری جنگ مخالفت با سیاستهایشان را در دست داشت، توجّه می کردند و به ناچار بسیاری از آنان به سویش جذب می شدند. آن حضرت علیه السلام نیز در این هنگام فرصت می یافت تا پیام خود را به گوش آنان برساند و شیشه عمر سیاسی معاویه را درهم شکند و خوابهای جاهلی وار او را از هم بگسلد.

صفحات تاریخ، بسیاری از خطبه های آن حضرت را که برای شامیان ایراد کرده بود، در خود ثبت کرده است. این خطبه ها در جان اهل شام تأثیر به سزایی داشت تا آنجا که هواخواهان معاویه به نزد او رفتند و گفتند: حسن، یاد و نام پدرش را زنده کرد. او سخن می گوید و مردم تصدیقش می کنند، فرمان می دهد و مردم فرمانش می برند و پیروان بسیار یافته است و این وضع اگر ادامه یابد، کار بالا خواهد گرفت و خطراتی از جانب او همواره ما را تهدید خواهد کرد.

سیاست امام و حکومت معاویه

امام حسن مجتبی علیه السلام بدین سان رهبری جناح سیاسی نیرومندی را بر ضدّ معاویه به عهده گرفت. آن حضرت پیروانش را در هر گوشه و کناری رهبری می کرد و صفوف آنان را نظم می بخشید و استعدادهایشان را بارور می ساخت و در برابر ستیزه گریها و فریبهای معاویه، از آن دفاع می کرد. همچنین در همان زمان، آن حضرت به نشر فرهنگ اسلامی در سر تا سر مملکت اسلامی، از طریق نامه یا گروهی از شاگردان برجسته اش که خود

امور مـادی و معنوی آنـان را بر عهـده گرفته بود و آنان را به این سوی و آن سوی می فرسـتاد و یا از طریق خطبه هایی که در ایام حج و غیر آن ایراد می کرد، همّت می گمارد. از این راه جریان فرهنگی اصـیل امت را رهبری میکرد. از همین جاست که می توان پی برد که چرا آن حضـرت مـدینه منوره را به عنوان وطن دائِم خود برگزید، زیرا در آن شـهر گروهی از انصار و نیز کسان دیگری بودنـد که امام می توانست با ارشاد و راهنمایی آنان، راهی برای هـدایت امّت بگشاید، چرا که انصار و فرزندان آنان از نظر فکری، مقتدای مسلمانان به شمار می رفتند. بنابر این هر کس که به رهبری انصار دست می یافت می توانست عملًا رهبری امّت را به دست گیرد.

شهادت فرجامی شایسته

سیـاست خردمنـدانه امـام حسن علیه السـلام و جایگاه والای او در میان امّت، معاویه را واداشت تا در قـدرت خویش نسـبت به مخالفت با آن حضـرت و نا شایسـتگی اش در تکیه زدن بر مسند خلافت به تردید افتد، زیرا او گامی مخالف با مصالح خدا یا امّت بر نمی داشت مگر آنکه امـام حسن و در پی او امّت اسـلامی بر وی اعتراض می کردنـد. از این رو کوششـهای معـاویه با شکست مواجه شده و آرزوهایش به تباهی گراییده بود. بنابر این در پی یافتن چاره ای بر آمد که او را تا اندازه بسـیاری موفّق گرداند. این چاره، ریختن خون امام حسن از طریق زهری بود که برای همسر امام فرستاده بود.

پیش از این گفـتیم که در منطق معـاویه، ارتکـاب هر جنـایتی توجیه شـده به شـمار می آمـد. بنـابر تعبیر سـخیف وی، خـداوند سپاهیانی در عسل داشت. هرگاه که او از کسـی ناخشنود می شد مقداری از عسل را به زهر می آمیخت و وی را بدین حیله از میان بر می داشت.

معاویه این حیله را چنـد بار علیه امام حسن علیه السـلام نیز آزمایش کرد، امّا این زهر در آن حضـرت کارگر نیفتاد و کوشـش معاویه با شـکست مواجه شد. از این رو معاویه به پادشاه روم نامه ای نوشت و از وی درخواست کرد که زهری کشـنده برایش ارسال دارد. پادشاه روم در پاسخ معاویه گفت: در آیین ما روا نیست در کشـتن کسـی که با ما سر ستیز ندارد، همکاری کنیم. معاویه در پاسخ به او پیغام داد. این مرد (امام حسن) فرزند کسی

است که در دیـار تهـامه خروج کرد (۱) و خواسـتار سـرزمین پـدرت شـد. من می خواهم او را با زهر از میان بردارم تا مردم و کشور را از شرّ او آسوده سازم.

پادشاه روم آن زهر کشنده را برای معاویه فرستاد و معاویه نیز آن را به وسیله جعده، همسر خیانتکار امام حسن علیه السلام، که به خاندانی بد کار انتساب داشت، (۲) به آن حضرت نوشانید.

چهل یا شـصت روز از نوشیدن زهر گذشت وقتی آن حضرت تمام بوصایای خود را به برادرش امام حسین باز گفت و دانست که مرگش فرا رسیده است، با خداوند به راز و نیاز پرداخت و گفت:

«بار خـدایا من خود را در بارگاه تو می پندارم. این گرانترین حالت بر من است که تا کنون بمانند آن دچار نیامده ام. خداوندا مرگم را با من مأنوس گردان و تنهایی ام را در آرامگاهم با من انس ده. شـربت او (معاویه) در من اثر گذاشت به خدا سوگند او به وعده ای که داده بود وفا نکرد و آنچه را که گفته بود، راست نبود».

آنگاه تا هنگام پیوستن به «رفیق اعلی» آیاتی از قرآن مجید را زمزمه کرد.

درود خدا بر او باد.

تشییع پیکر پاک آن حضرت

مـدینه منوره برای تشـییع جنازه فرزند دختر گرامی رسول خدا صـلی الله علیه و آله، کسـی که از هیچ اقدامی در جهت مصالح آنان فرو گذار نکرد، به پاخاست. تشـییع کنندگان پیکر پاک آن حضـرت را بر دوش گرفتند و او را به حرم نبوی می بردند تا او را در آنجا به خاک سـپارند یا بنابر وصیّتی که امام علیه السلام کرده بود با او تجدید میثاق کنند. عایشه نیز بر استری سیاه و سفید سوار بود و از بنی امیّه خواست که بیرون شوند. آنان نیز به طرف صفوف شکوهمند تشیع کنندگان مهاجر و انصار، بنی هـاشم و دیگر مردم مؤمن مـدینه آمدنـد. عـایشه فریـاد زد: پروردگارا! جنگ بهتر از آرامش است. آیا عثمان در جایی دور از مدینه به خاک سپرده شود و حسن در کنار جدش؟!

سپس در میان بنی هاشم فریاد زد: فرزندتان را دور کنید و او را از اینجا ببرید که

۱- (۱) مقصود معاویه، پیامبر اسلام بوده است.

۲- (۱) پدر جعده در قتل امیرمؤمنان و برادرش در قتل امام حسین مشارکت داشتند.

شما قومی دشمن و مخالفید!

اگر امام حسن به برادرش امام حسین وصیّت نکرده بود که در تشییع جنازه اش اجازه خونریزی ندهد و اگر حسین در میان آنان بانگ نداده بود که «ای بنی هاشم شما را به خدا که وصیّت برادرم را پایمال مکنید او را به سوی بقیع برید که خود او گفت: اگر مرا از به خاک سپاری در کنار جدّم بازداشتند، با کسی نستیزید و مرا در بقیع، در کنار مادرم، دفن کنید»، بنی هاشم زمین را از لوث وجود بنی امیّه پاک می کردند. جسارت بنی امیّه تا آنجا بالا گرفت که حتّی پیش از باز گرداندن جنازه به سوی بقیع، اقدام به تیر باران جسد کردند به طوری که هفتاد تیر فقط بر پیکر پاک آن حضرت فرو رفته بود.

تشییع کنندگان، پیکر امام حسن علیه السلام را به سوی بقیع بردند و در میان جمعیّت انبوه مردم او را در مکانی که هم اکنون زیارتگاه آن حضرت است، به خاک سپردند.

سبط اکبر رسول خدا اینچنین پاک و مظلوم زیست و اینچنین حقّ او را پایمال کردند. و اینچنین مظلومانه به شهادت رسید.

درود خدا بر او باد تا زمانی که شب و روز پاینده است.

ص: ۶۲

ویژگیهای والای اخلاقی

خدا پرست و زاهد:

۱- امام حسن علیه السلام، ۲۵ بار پیاده حج گزارد. در حالی که شترانش از پیش روی آن حضرت حرکت می کردند و هر گاه گروهی از مردم از کنار آن حضرت عبور می کردند، برای احترام به مقام والا و جایگاه بزرگ وی از مَرکبهای خود فرود می آمدند تا آنجا که امام مجبور شد، مسیر خود را از جاده اصلی تغییر دهد و از بی راهه برود تا بتواند در مقابل خداوند کاملًا فروتنی پیشه کند.

۲- هر گاه خدای را یاد می کرد، می گریست و اگر در حضورش از قبر سخن می رفت اشک می ریخت و چون درباره قیامت سخن می گفتند گریه می کرد و اگر از صراط سخن به میان می آمد اشک می ریخت و چون در محضرش از حضور خلایق در پیشگاه خداوند مقتدر سخن می رفت و اینکه هر کس در آنجا به کار خود مشغول است و هیچ کس در آن روز نمی تواند دیگری را بی نیاز کند، ناگهان از ترس فریادی می کشید و از شدّت بیم و هراس از هوش می رفت.

وقتی از بهشت و دوزخ سخن می گفت، چون بی گناهان، مضطرب می شد و از خدا خواستار بهشت می شد و از آتش بدو پناه می برد. هنگامی که وضو می ساخت چهره اش زرد می شد و زانوانش به لرزه می افتاد و چون برای نماز برمی خاست، زردی رخسار و لرزش زانوانش بیشتر می شد.

۳- تمام دارایی اش را سه بار با خدا تقسیم کرد .. بدینگونه که نصف آنرا بخشید ونصف دیگر را برای خود نگه داشت و دوبار در راه خدا تمامی دارائیش را انفاق کرد به طوری که از دارایی اش هیچ چیز باقی نماند.

ص: ۶۵

۴- در همه احوال، از روی بیم و امید، زبانش به ذکر خداوند عز و جل گویا بود.

۵- معاصران آن حضرت درباره وی گفته اند: او عابدترین و زاهدترین مردم روزگار خود بود.

زهد آن حضرت، آن چنان بارز و مشخص بود که حتّی برخی از نخستین نویسندگان همچون محمّد بن علی بن حسین بن بابویه (متوفی ۳۸۱ ه) کتابی مستقل در باره آن نوشته اند. (۱)

با ابهّت و دوست داشتنی:

۱- یکی از توصیفگران وی گفته است: هیچ کس او را ندید جز آن که تحت تأثیر ابهّت وی قرار گرفت و هر کس با او رفت و آمد کرد محبّت وی را بر دل گرفت. هر گاه دوست یا دشمنش با وی سخن می گفتند، شنیده نشد که در سخن گفتن به آنان گستاخی کند یا سخنی گزاف بگوید.

درباره شمایل آن حضرت نیز گفته اند: هیچ کس از حسن بن علی علیه السلام از نظر خلقت و اخلاق و سیرت و سروری به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر نبود.

همچنین در خصوص ویژگیهای ظاهری وی گفته اند: سیمایش سپید بود و اندکی به سرخی می زد چشمانی سیاه و فراخ داشت. گونه هایش لاغر بود. ریشش انبوه و موهایی مجعّد داشت گردنش گویی تُنگی نقره ای بود. هیکلی زیبا داشت و چهارشانه و درشت استخوان بود. چندان اهل مجادله و ستیز نبود. قامتی میانه داشت نه بلند بود و نه کوتاه و چهره ای ملیح داشت و از خوش سیماترین مردمان بود.

۲- امام حسن نزد تمام مردم محبوب بود. دور و نزدیك به وی احترام می گذاشتند.

یکی از مظاهر عمومی محبوبیّت وی آن بود که بر در سرایش در مدینه فرشی برایش می گستردند و آن حضرت در همانجا می نشست و نیازهای مردم را برآورده می ساخت و مشکلاتشان را حل می کرد. هر کس که از آنجا می گذشت اندکی درنگ می کرد تا سخن آن حضرت را بشنود و چهره اش را ببیند و یاد سیمای رسول گرامی اسلام در ذهنش جان گیرد. مردم بسیاری گرداگرد امام علیه السلام را فرا می گرفتند و راه عبور

۱- (۱) مقصود کتاب «زهد الحسن» است.

سوارکاران گرفته می شد و چون امام از این امر آگاه می شد برمی خاست تا مبادا راه دیگران را بند آورد.

۳- محمّد بن اسحاق درباره وی گوید: هیچ کس پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند حسن بن علی به قله شرافت نرسید.

۴- زبیر نیز در باره آن حضرت می گوید: به خدا زنان از پدید آوردن کسی چون حسن بن علی ناتوانند.

۵- ابن عبّاس، به منظور نشان دادن تواضع خود، افسار شتران حسن و حسین را به دست می گرفت. مردم نیز از مراتب خضوع ابن عبّاس نسبت به آن دو به خوبی آگاه بودند.

ابن عبّاس عنان شتران آن دو را می گرفت و همچون کسی که برای این کار پول می گرفت، شتران آنان را به جلو می برد، ابن عبّاس در حقّ امام حسین نیز چنین می کرد. روزی مدرک بن زیاد وی را در این حالت دید. بسیار شگفت زده شد، زیرا می دید که استاد مفسران تا این حد به حسین بن علی احترام می گذارد. پس به ابن عبّاس رو کرد و با تعجّب گفت: تو از اینان پیرتری آنگاه عنان مَرکَبِشان را می گیری؟! ابن عبّاس بر وی نهیب زد و گفت: ای فرو مایه! مگر نمی دانی که اینان کیستند؟ این دو، فرزندان رسول خدایند. آیا اینان همان کسانی نیستند که خداوند به واسطه آنها به من نعمت گرفتن عنان مرکبشان را ارزانی داشته و در برابرشان فروتنی کنم؟!

۶- پیش از این نیز گفته شد که چون آن حضرت به عزم گزاردن حج با پای پیاده راهی مکّه می شد، وقتی مردم وی را می دیدند از مرکبهای خود فرود می آمدند و در کنار آن حضرت راه می رفتند و تا وقتی وی راه خود را از آنان جدا نمی کرد، بر مرکوبهای خود سوار نمی شدند.

بخشنده و بزرگوار:

۱- مردی نیازمند نزد آن حضرت آمد، امّا از حاضران خجالت می کشید که نیاز خود را با امام علیه السلام بازگو کند. امام به او فرمود: نیازت را بر کاغذی بنویس و آن را به ما بده. چون مرد نیازش را نوشت و امام آن را خواند، با تواضع تمام دو برابر آنچه را که مرد طلب کرده بود، به وی بخشید. برخی که شاهد این صحنه بودند، عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! این یادداشت چه پر برکت بود! امام حسن به آنان

فرمود: برکت این ورقه برای ما بیشتر است، زیرا خداوند ما را شایسته انجام کار نیک قرار داده است. آیا نمی دانید که کار خیر آن است که بدون درخواست انجام شود، امّا اگر پس از آن که فرد نیازش را به تو باز گفت و توبدو چیزی بخشیدی در واقع بخشش تو در ازای آبروی او بوده است و چه بسا او شب را در بسترش با بی تابی و نگرانی به صبح رسانده و در میان بیم و امید غوطه خورده است که آیا فردا اندوهناك و شکست خورده بازش می گردانند یا با خوشحالی و سرور؟ پس او به نزد تو می آید در حالی که زانوانش می لرزد و دلش از ترس لبریز شده است. پس اگر تو حاجت وی را در ازای آبرویش روا داری این برای او بسی بزرگتر از کار خیری است که در حقّ او انجام داده ای.

۲- مردی نزد آن حضرت آمد و از وی کمك خواست. امام علیه السلام پنجاه هزار درهم و پانصد دینار به او بخشید و به وی فرمود: حمّالی بیاور تا این پولها را با خود ببرد. مرد حمّالی حاضر کرد پس امام رداء خود را به حمّال بخشید و فرمود: این هم کرایه حمّال.

۳- اعرابی به قصد عرض حاجت نزد امام حسن آمد. آن حضرت به اطرافیان خود فرمود: آنچه در خزانه است بدو ببخشید. چون به خزانه رفتند بیست هزار درهم در آن یافتند و پیش از آنکه آن مرد نیاز خود را مطرح کند، تمام آن مبلغ را به وی بخشیدند.

اعرابی از چنین عملی شگفت زده شد و گفت:

سرورم! چرا اجازه ندادی تا نیازم را باز گویم و تو را بستایم؟! پس امام در پاسخ وی دو بیت زیر را خواند:

- ما مردمانی هستیم که بخشش ما فراوان و تازه است و امید و آرزو در آن سیراب می گردند.

- نفسهای ما پیش از آنکه سائل، نیاز خود را مطرح کند به وی می بخشند از ترس آنکه مباد آبروی خواهنده بریزد.

۴- سالی آن حضرت به همراه برادرش امام حسین و عبداللّٰه بن جعفر عازم سفر حج شدند. در میان راه از اسباب و اثاثیه خود غافل شدند و آنها را از دست دادند. هر سه گرسنه و تشنه بودند تا آنکه پیر زنی را در خیمه ای دیدند. پس از او آب خواستند. پیر زن گفت: این گوسفند، شیرش را بدوشید و از گوشت آن بخورید. آنگاه سر گوسفند را برید

و کبابی برای آنها فراهم ساخت. چون هر سه غذا خوردند به پیر زن گفتند: ما از قبیله قریشیم که اکنون به سوی مکّه می رویم چون از حج بازگشتیم به سوی ما بیا تا درباره تو نکویی کنیم. روزها گذشت و پیر زن به تنگدستی مبتلا شد پس به سوی مدینه منوره حرکت کرد. امام حسن همین که چشمش به پیر زن افتاد، او را شناخت و پرسید: آیا مرا می شناسی؟ پیر زن گفت: نه. امام فرمود: من در چنین و چنان روزی میهمان تو بودم آنگاه دستور داد هزار گوسفند و هزار دینار به وی ببخشند سپس پیر زن را نزد امام حسین فرستاد و آن حضرت نیز همان تعداد گوسفند و دینار به وی بخشید و آنگاه او را نزد عبداللّٰه بن جعفر فرستاد و عبداللّٰه نیز همان تعداد گوسفند و همان مقدار دینار به پیر زن بخشید.

۵- دو مرد با یکدیگر به شدّت نزاع می کردند. یکی اموی بود و دیگری هاشمی و نزاع آنان بر سر این بود که قوم کدامیک بخشنده تر هستند؟

یکی از آن دو گفت: تو به سوی ده نفر از کسانت برو و من نیز به سوی ده نفر از کسانم می روم و از آنان می خواهیم که به ما چیزی ببخشند. آنگاه می بینیم که کدام یک بخشنده ترند. سپس چون این آزمون به پایان رسید، اموال را به صاحبانشان باز پس می دهیم. البته آنان با خود شرط کرده بودند که کسی را از جریان این آزمون آگاه نسازند.

مرد اموی به سوی ده تن از کسانش رفت و از هر کدام از آنان هزار درهم گرفت. مرد هاشمی هم به سوی امام حسن بن علی علیه السلام رفت. آن حضرت دستور داد یکصد و پنجاه هزار درهم به وی ببخشند. آنگاه آن مرد به نزد امام حسین رفت. آن حضرت از وی پرسید:

آیا پیش از من نزد کسی دیگری هم رفته ای؟ وی پاسخ داد: نخست نزد امام حسن رفتم.

فرمود: من نمی توانم افزون بر آنچه سرورم داده است، بپردازم. آنگاه به وی یکصد و پنجاه هزار درهم بخشید.

مرد اموی با ده هزار درهم بازگشت و مرد هاشمی با سیصد هزار درهم آمد.

با این تفاوت که اموی این مبلغ را از ده نفر جمع آوری کرده بود و هاشمی تنها از دو نفر. چون مرد اموی آن همه درهم را دید خشمگین شد، زیرا شکست خود را در گزافه گویی در مورد قبیله اش مشاهده کرد.

چون این آزمون به پایان رسید، بنابر شرطی که داشتند، مرد اموی اموالی را که گرفته بود به سوی صاحبانشان برد و آنان با کمال خوشحالی هر مبلغی را که داده بودند، باز پس گرفتند.

مرد هاشمی نیز اموالی را که از امام حسن و امام حسین علیهما السلام ستانده بود به آنان باز گرداند، امّا آن دو از پذیرش آن خود داری کردند و فرمودند: ما رد بخشش خود را قبول نمی کنیم.

فروتن و بردبار:

۱- امام حسن به گروهی از تهیدستان برخورد که بر سفره ای نشسته بودند و خرده های نان را می خوردند. همین که آنان مرکب امام را دیدند، به احترام او برخاستند و آن حضرت را به غذا فرا خواندند و به وی گفتند: ای فرزند رسول خدا بفرمایید. امام در حالی که می فرمود: «خداوند متکبران را دوست ندارد» از مرکب خود پایین آمد و با آنان شروع به خوردن کرد. پس از تناول غذا، آن حضرت آنان را به میهمانی خود فرا خواند و ایشان را خوراك و لباس داد.

۲- آن حضرت در دوران خلافت و امامت خود طوفانهای بسیار سهمناکی را تحمّل کرد که اگر این طوفانها بر کوهی اصابت می کردند، آن را از جای کنده بودند. آن حضرت در آن شرایط دشوار و حساس، مسؤولیتی سنگین بر دوش داشت و با بردباری و صبر توانست از عهده تحمّل آن برآید. تا آنجا که مروان، مخالف ترین دشمنان وی، در باره حلم و بردباری آن حضرت گفت: حلم او چنان بود که کوهها با حلمش برابری می کرد.

صفت حلم از بارزترین ویژگیهای امام حسن مجتبی بود و در این خصلت بسیار به پیامبر اکرم شباهت داشت.

پرتوی از بلاغت امام حسن علیه السلام

نه جبر و نه تفویض

هر که به خداوند و قضا و قدر او ایمان نمی آورد البته کافر شده است. و هر که گناهش را به گردن پروردگارش اندازد، مرتکب فجور شده است. همانا خداوند به اجبار اطاعت نمی شود و با تسلّط بر او به کسی نمی بخشد، زیرا او بر آنچه آنان در تصرف دارند، مالک مطلق است و بر آنچه آنان را بر انجام آن توانا کرد، تواناست. پس اگر به طاعت عمل کردند خداوند میان آنان و کردارهایشان حایل نمی شود، ولی اگر به طاعت نخواهند عمل کنند خداوند هم آنان را به اجبار به عمل وانمی دارد و اگر خداوند مخلوقات را بر طاعت خویش مجبور می کرد اجر و پاداش را از آنان بر می داشت و اگر خود آنان را بر انجام گناهان وامی داشت، بندگان را عذاب نمی کرد و اگر ایشان را به حال خود وامی نهاد این علامت ناتوانی او محسوب می شد، امّا خداوند در مخلوقاتش خواست و مشیّتی دارد که از دید آنان نهانش ساخته است. پس اگر آنان به طاعات خداوند عمل کنند آن طاعتها بر ایشان منّت است و اگر به معصیّت رفتار کنند آن معاصی، بر ضدّ آنان گواه است.

مرگ در پی توست ...

ای جناده! خود را برای کوچ مهیّا کن و پیش از رسیدن مرگت، توشه ای فراهم آر و بدان که تو در پی دنیایی و مرگ در پی توست. اندوه روزی را که هنوز بر تو نیامده در روزی که در آنی به خود راه مده و بدان که تو مالی بیش از آنچه که قوت توست به دست نمی آوری مگر آن که نگاهبان مال دیگری باشی و بدان که دنیا در حلالش حساب و در حرامش عقاب و در شبهاتش عتاب است. پس دنیا را به منزله مرداری بدان و از آن به

ص: ۷۳

انـدازه ای که تو را بس آیـد بهره منـد شو. پس اگر آن مقدار حلال بود، تو در اسـتفاده از آن زهد پیشه کرده ای و اگر حرام بود، گناهی مرتکب نشده ای و تو همان گونه که از مردار بهره مند می شوی از دنیا هم بهره مند گشـته ای. که اگر عقابی هم در کار باشـد، انـدک بود. برای دنیایت چنان بکوش که انگار همیشه زندگی می کنی و برای آخرتت چنان کار کن که انگار همین فردا می میری. و اگر می خـواهی بـدون داشـتن قـوم و قـبیله، عزیز و بـدون داشـتن سـلطنت، پر هیبت باشـی، از خـواری نافرمانی خداونـد بیرون آی و به عزّ طاعت خداونـد قـدم گـذار. و اگر نیازی در همراهی مردان داشتی با کسانی همراه شو که چون با او نشست و برخاست کردی، تو را بیاراید و چون از او بگیری تو را حفظ کند و چون از او مددجویی، یاری ات کند و اگر سـخنی بگویی تو را تصدیق کند و اگر قدرت یابی، آن را تحکیم بخشد و اگر دسـتت را برای دادن فضلی دراز کنی، آن را بگسترانـد و اگر از تو رخنه ای دید، آن را پُر کند و اگر از تو نیکویی دید آن را به حساب آورد و اگر از او چیزی بخواهی به تو ببخشد و اگر تو خاموشی گزینی او با تو سخن آغاز کند و اگر گرفتاری برای تو پیش آمد با تو همدردی کند. کسی که از جانب او به تو رنـج و گزندی نمی رسد و راهها از جانب او بر تو دگرگون نمی شود و تو را به هنگام حقیقتها بی یاور نمی گذارد و اگر در حال تقسیم با هم به اختلاف برخیزید او، تو را بر خود مقدّم می دارد.

سخنان حکمت بار امام حسن علیه السلام

۱- شوخی هیبت را می خورد و (انسان) خاموش پر هیبت تر است.

۲- کسـی که از او درخواست شـده آزاد است تا آنگاه که وعده دهد و به واسـطه وعده ای که داده، بنده است تا آنگاه که به وعده اش عمل کند.

۳- یقین، پناهگاه سلامت است.

۴- نخستین گام خردمندی، معاشرت نیکو با مردمان است.

۵- خویش کسـی است که دوستی اش او را نزدیک کرده اگر چه نژادش دور باشـد و بیگانه کسـی است که دوستی اش او را دور کرده اگر چه نژادش نزدیک باشـد. هیـچ عضوی از دست به بـدن نزدیکتر نیست، امّا همین دست اگر معیوب شود، آن را ببرند و از بدن جدایش کنند.

ص: ۷۴

۶- فرصت به شتاب از دست می رود و دیر به دست می آید.

سروده های حکمت آمیز امام حسن علیه السلام

ونیز از سروده های حکمت آمیز امام حسن علیه السلام است که فرمود:

۱- اگر دنیا مرا نا خشنود کند شکیبایی پیشه می کنم و هر بلای نا پایداری لاجرم اندک است.

و اگر دنیا مرا خشنود سازد، من به شادمانی او خوشحال نمی شوم، زیرا هر سرور نا پایداری، حقیر و اندک است.

۲- ای مردم! لذایذ دنیوی پایدار نیستند و بدانید که نشستن در زیر سایه ای که ناپایدار است، حماقت و سبکسری است.

۳- خرده ای از نان نا مرغوب مرا سیر می کند و اندکی آب مرا بس است. و پاره ای از جامه نازک مرا می پوشاند اگر زنده باشم و چنانچه بمیرم کفنم مرا کافی است.

۴- اگر نیازمندی به نزد من آید گویم: ای کسی که اکرام بدو بر من واجب فوری است.

۵- و کسی که فضل او بر هر فاضلی برتری دارد، خوش آمدی که برترین روز جوانمرد وقتی است که از او حاجتی در خواست می شود.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹